

The Status of Attorneys in Iran's Judicial System and Its Compatibility with the Foundations of Imami Jurisprudence: Legislative and Ijtihād-Based Challenges and Solutions

1. Reza Saboki Jand: Department of Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Ji.C., Islamic Azad University, Jiroft, Iran
2. Mehdi Bahremand*: Department of Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Ji.C., Islamic Azad University, Jiroft, Iran. Email: 3031651170@iaui.ir (Corresponding Author)
3. Rouhollah Afzali Goruh: Department of Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Ji.C., Islamic Azad University, Jiroft, Iran

ABSTRACT

The institution of legal representation is one of the most important mechanisms for realizing judicial justice and safeguarding the right to defense within Iran's judicial system. At the foundational level, it is also closely connected with Imami jurisprudence. In addition to its professional and specialized functions, this institution has broad social and legal implications, and its effectiveness directly influences the quality of fair trial proceedings. Despite the recognition of the principle of agency in both Imami jurisprudence and Iranian positive law, certain legislative and practical ambiguities and conflicts persist concerning the status of attorneys, the scope of their authority, the licensing system, the accused's right to defense, and the mechanisms governing the financial relationship between attorneys and clients. Accordingly, examining the compatibility of the existing regulations with jurisprudential foundations and formulating corrective solutions constitutes both a scholarly and practical necessity. This study aimed to clarify the status of attorneys in Iran's judicial system, assess the extent to which this status conforms to the principles of Imami jurisprudence, and propose legislative and ijtihād-based solutions to address the existing challenges. The study employed a descriptive-analytical method and a library-based approach, drawing on jurisprudential sources, procedural laws and regulations, and legal doctrinal perspectives. The findings indicate substantial convergence between Imami jurisprudence and Iranian law regarding principles such as the legitimacy of the agency contract, women's eligibility to practice law, the right to defense, and the necessity of protecting defendants and litigants. Nevertheless, several issues require reconsideration, including the Note to Article 48 of the Code of Criminal Procedure, the duality of institutions authorized to issue licenses, the attorney-fee system, the expansion of electronic legal representation, and the need for greater specialization within the legal profession. Accordingly, reform of the current framework should be grounded in the ijtihād-based capacities of Imami jurisprudence, principles such as the prohibition of harm, public interest, and the protection of people's rights, as well as the more precise regulation of legal mechanisms.

Keywords: attorney, Iranian judicial system, right to defense, fair trial, legal representation, legislative reform.

How to cite: Saboki Jand, R., Bahremand, M., & Afzali Goruh, R. (2027). The Status of Attorneys in Iran's Judicial System and Its Compatibility with the Foundations of Imami Jurisprudence: Legislative and Ijtihād-Based Challenges and Solutions. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(1), 1-28.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 28 February 2026

Revise Date: 23 July 2026

Accept Date: 01 August 2026

Initial Publish Date: 24 September 2026

Final Publish Date: 21 April 2027



جایگاه وکیل در نظام دادرسی ایران و انطباق آن با مبانی فقه امامیه: چالش‌ها و راهکارهای تقنینی-اجتهادی

۱. رضا سابکی ژند: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران.
۲. مهدی بهره مند*: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران.
پست الکترونیک: 3031651170@iau.ir (نویسنده مسئول)
۳. روح الله افضلی گروه: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران.

چکیده

نهاد وکالت دادگستری یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق عدالت قضایی و تضمین حق دفاع در نظام دادرسی ایران است و از حیث مبنایی، پیوندی وثیق با فقه امامیه دارد. این نهاد در کنار نقش حرفه‌ای و تخصصی خود، واجد آثار اجتماعی و حقوقی گسترده‌ای است و کارآمدی آن بر کیفیت دادرسی منصفانه اثر مستقیم می‌گذارد. با وجود پذیرش اصل وکالت در فقه امامیه و حقوق موضوعه ایران، برخی ابهام‌ها و تعارض‌های تقنینی و اجرایی همچنان در حوزه جایگاه وکیل، حدود اختیارات او، نظام صدور پروانه، حق دفاع متهم و سازوکارهای تنظیم رابطه اقتصادی وکیل و موکل مشاهده می‌شود. ازاین‌رو، بررسی انطباق مقررات موجود با مبانی فقهی و استخراج راهکارهای اصلاحی، ضرورتی علمی و عملی دارد. این پژوهش با هدف تبیین جایگاه وکیل در نظام دادرسی ایران، ارزیابی میزان انطباق آن با مبانی فقه امامیه و ارائه راهکارهای تقنینی-اجتهادی برای رفع چالش‌های موجود انجام شده است. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد کتابخانه‌ای صورت گرفته و در آن از منابع فقهی، قوانین و مقررات آیین دادرسی و دیدگاه‌های دکتربین حقوقی بهره گرفته شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که در اصولی مانند مشروعیت عقد وکالت، امکان اشتغال زنان به وکالت، اصل حق دفاع و ضرورت حمایت از متهم و اصحاب دعوا، میان فقه امامیه و حقوق ایران همگرایی قابل توجهی وجود دارد. با این حال، مسائلی مانند تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، دوگانگی نهادهای متولی صدور پروانه، نظام حق‌الوکاله، توسعه وکالت الکترونیک و ضرورت تخصصی‌سازی وکالت نیازمند بازنگری است. بر این اساس، اصلاح وضع موجود باید بر پایه ظرفیت‌های اجتهادی فقه امامیه، قواعدی چون لاضرر، مصلحت و حفظ حقوق مردم و نیز تنظیم دقیق‌تر سازوکارهای قانونی استوار باشد.

واژگان کلیدی: وکیل، نظام دادرسی ایران، حق دفاع، دادرسی منصفانه، وکالت دادگستری، اصلاح تقنینی.

نحوه استناددهی: سابکی ژند، رضا، بهره مند، مهدی، و افضلی گروه، روح الله. (۱۴۰۶). جایگاه وکیل در نظام دادرسی ایران و انطباق آن با مبانی فقه امامیه: چالش‌ها و راهکارهای تقنینی-اجتهادی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۹(۱)، ۱-۲۸.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۹ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۰ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲ مهر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۶

دادرسی منصفانه از بنیادی‌ترین جلوه‌های عدالت قضایی در نظام‌های حقوقی معاصر به‌شمار می‌رود و تحقق آن بدون حضور نهادهای تضمین‌کننده حق دفاع، عملاً ناممکن است. در میان این نهادها، وکیل دادگستری جایگاهی ممتاز دارد؛ زیرا نه تنها نماینده تخصصی اصحاب دعوا در فرایند دادرسی است، بلکه به مثابه تضمین‌کننده توازن میان قدرت عمومی و حقوق فردی عمل می‌کند. در نظام حقوقی ایران نیز، با توجه به پیوند عمیق آن با فقه امامیه و نیز اقتضائات حقوق اساسی و آیین دادرسی نوین، وکالت دادگستری از یک سو ریشه در مبانی شرعی دارد و از سوی دیگر، در تحقق عدالت، نظم حقوقی و امنیت قضایی نقشی انکارناپذیر ایفا می‌کند. با این وصف، جایگاه وکیل در فرایند دادرسی همواره صرفاً یک مسئله حرفه‌ای یا صنفی نبوده، بلکه موضوعی بنیادین در نسبت میان شریعت، قانون و عدالت تلقی می‌شود. از همین رو، بررسی علمی و روشمند این نهاد، فراتر از توصیف کارکردهای متعارف آن، نیازمند تحلیل مبانی و تطبیقی است.

از منظر تاریخی، نهاد وکالت در حقوق ایران مسیری پرتحول را پیموده است و از ساختارهای ابتدایی نمایندگی حقوقی به یک نهاد تخصصی، سازمان‌یافته و اثرگذار در نظام عدالت کیفری و مدنی تبدیل شده است. با این حال، این تحول همواره همگام و متناسب با پیچیدگی‌های روزافزون روابط اجتماعی و نیازهای دادرسی نبوده است. گسترش دعاوی تخصصی، افزایش حجم مقررات، توسعه فناوری‌های نوین و پیچیده‌تر شدن فرایندهای قضایی، ضرورت حضور وکیل را بیش از پیش آشکار کرده است؛ زیرا شهروند عادی در برابر انبوه قواعد شکلی و ماهوی، غالباً فاقد توان لازم برای دفاع مؤثر از حقوق خود است. در چنین شرایطی، وکالت دادگستری صرفاً ابزار انتخابی برای پیگیری دعوا نیست، بلکه یکی از لوازم تحقق حق دسترسی به عدالت به‌شمار می‌آید. با وجود این اهمیت، برخی ساختارهای حقوقی و اجرایی مرتبط با وکالت در ایران هنوز از انسجام کافی برخوردار نیستند. این کاستی‌ها سبب شده است که کارکرد واقعی وکیل در برخی مراحل دادرسی، با آنچه از یک نظام قضایی عادلانه انتظار می‌رود، فاصله داشته باشد (Ashrafzadeh & Masoudi, 2020).

از سوی دیگر، فقه امامیه به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع هنجارساز در نظام حقوقی ایران، درباره اصل وکالت، مشروعیت نیابت، امکان تفویض اختیار در امور حقوقی و حتی لزوم رعایت مصالح موکل، ظرفیت‌های قابل توجهی در اختیار قانون‌گذار قرار می‌دهد. در متون فقهی، وکالت به عنوان عقدی عقلایی و مبتنی بر نیابت پذیرفته شده و بر پایه قواعدی چون تسلیط، لاضرر، لزوم وفای به عقد و نیز حفظ حقوق مردم قابل تبیین است. با این حال، پرسش اساسی آن است که این ظرفیت‌های فقهی تا چه میزان در قوانین و رویه‌های فعلی نظام دادرسی ایران بازتاب یافته‌اند. آیا مقررات موجود در حوزه وکالت، از جمله شرایط صدور پروانه، حدود اختیارات وکیل، حق برخورداری از وکیل در مراحل مختلف دادرسی و شیوه تنظیم رابطه مالی وکیل و موکل، با منطق فقه امامیه منطبق است؟ یا آنکه در برخی موارد، میان مبانی نظری فقهی و ساختار قانونی موجود نوعی گسست و ناهماهنگی مشاهده می‌شود؟

اهمیت این موضوع زمانی دوچندان می‌شود که بدانیم برخی چالش‌های موجود در نظام وکالت ایران، مستقیماً بر کیفیت دادرسی منصفانه اثر می‌گذارند. محدودیت‌های مربوط به انتخاب وکیل در برخی پرونده‌ها، ابهام در حدود مداخله وکیل در فرایند تحقیقات و محاکمه، عدم توازن در نظام پذیرش وکلا و نیز فقدان سیاست‌گذاری منسجم در زمینه تخصصی‌سازی وکالت، از جمله مسائلی هستند که کارآمدی این نهاد را با تهدید مواجه ساخته‌اند. همچنین، دوگانگی در نهادهای متولی صدور مجوز، نبود هماهنگی کافی در تنظیم بازار خدمات حقوقی و چالش‌های مرتبط با حق الوکاله و دسترسی عموم مردم به خدمات حقوقی، نشان می‌دهد که وکالت دادگستری در ایران نیازمند بازاندیشی ساختاری است. افزون بر این، برخی مقررات خاص در آیین دادرسی کیفری، به ویژه در مرحله دفاع متهم، محل مناقشه‌های جدی فقهی و حقوقی بوده و از

منظر انطباق با اصول دادرسی عادلانه، پرسش‌برانگیز است. بنابراین، مسئله وکیل در نظام دادرسی ایران، صرفاً مسئله کارکرد یک حرفه نیست، بلکه مسئله‌ای مرتبط با تضمین حقوق بنیادین اشخاص و مشروعیت فرایند قضایی است.

بر این اساس، پژوهش حاضر در پی آن است که جایگاه وکیل را در نظام دادرسی ایران از منظر حقوق موضوعه و فقه امامیه تحلیل کند و میزان هم‌سویی یا ناهم‌سویی مقررات موجود با مبانی شرعی را روشن سازد. مسئله اصلی تحقیق آن است که آیا ساختار حقوقی موجود توانسته است از ظرفیت‌های فقه امامیه برای تقویت نهاد وکالت و تضمین حق دفاع بهره گیرد یا خیر. در امتداد این پرسش، چالش‌های تقنینی و اجرایی مرتبط با وکالت، از جمله در حوزه حق دفاع متهم، حدود مداخله وکیل، سازوکارهای حرفه‌ای‌سازی و تنظیم اقتصادی رابطه وکیل و موکل، مورد بررسی قرار می‌گیرد. اهمیت این بررسی در آن است که می‌تواند زمینه اصلاحات دقیق‌تر و مبتنی بر مبانی بومی را فراهم آورد و از تقلید صرف از الگوهای بیرونی یا تفسیرهای غیرمنسجم جلوگیری کند. به بیان دیگر، هدف تحقیق صرفاً نقد وضعیت موجود نیست، بلکه ارائه مبنایی برای بازسازی حقوقی و فقهی نهاد وکالت در چارچوب نیازهای امروز جامعه ایران است.

جایگاه وکیل در نظام دادرسی ایران

جایگاه وکیل در نظام دادرسی ایران از جمله موضوعاتی است که نمی‌توان آن را صرفاً در حد یک نهاد شکلی یا یک ابزار جانبی برای اصحاب دعوا تحلیل کرد؛ بلکه وکیل، در منطق حقوقی دادرسی عادلانه، یکی از ارکان اساسی تحقق حق دفاع، تضمین توازن میان قدرت عمومی و شهروند و پاسداری از حقوق بنیادین اشخاص به‌شمار می‌آید. در واقع، هر اندازه که فرایند دادرسی پیچیده‌تر و مداخله دولت در زندگی اشخاص گسترده‌تر شود، نیاز به حضور وکیل به‌عنوان نماینده تخصصی دفاع نیز بیشتر می‌گردد. وکیل در این میان، نه تنها مدافع منافع فردی موکل است، بلکه به‌طور غیرمستقیم در استقرار عدالت قضایی، جلوگیری از خطاهای دادرسی و افزایش اعتماد عمومی به نظام قضایی نقش ایفا می‌کند. از این منظر، جایگاه وکیل در نظام دادرسی ایران را باید در پیوند با اصول قانون اساسی، قوانین آیین دادرسی، تحولات تقنینی اخیر و نیز الزامات حرفه‌ای و اخلاقی وکالت مورد بررسی قرار داد. این بررسی نشان می‌دهد که وکالت در نظام حقوقی ایران، فراتر از یک حرفه معمولی، نهادی حقوق‌محور و عدالت‌گستر است که بدون آن، تحقق دادرسی منصفانه با دشواری‌های جدی مواجه خواهد شد (Ahmadzadeh, 2026).

در سطح قانون اساسی، اصل ۳۵ یکی از صریح‌ترین و مهم‌ترین مبانی حقوق دفاعی را در نظام حقوقی ایران تثبیت کرده است. بر اساس این اصل، در همه دادگاه‌ها، طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب کنند و در صورتی که توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند، باید امکان تعیین وکیل برای آنان فراهم شود. اهمیت این حکم در آن است که حق دفاع را از یک امتیاز تشریفاتی به یک حق بنیادین و مؤثر ارتقا می‌دهد. بدین معنا، قانون اساسی صرفاً وجود نظری حق وکیل را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه دولت را مکلف می‌کند شرایط بهره‌مندی واقعی از این حق را نیز فراهم آورد. از حیث عدالت اجتماعی، این اصل به‌روشنی بیانگر آن است که دفاع حقوقی نباید تابع تمکن مالی اشخاص باشد؛ زیرا در غیر این صورت، نابرابری اقتصادی به نابرابری قضایی تبدیل می‌شود (Yousefnajad Mehrabani, 2026).

بنابراین، اصل ۳۵ را باید یکی از ارکان تضمین برابری اصحاب دعوا در برابر قانون دانست؛ اصلی که بدون اجرای مؤثر آن، حق دفاع معنا و کارکرد کامل خود را از دست می‌دهد.

اصل ۱۵۶ قانون اساسی نیز، هرچند مستقیماً به وکالت تصریح ندارد، در منظومه تفسیر حقوقی، مبنای مهمی برای تحلیل نقش وکیل در تحقق عدالت قضایی فراهم می‌کند. این اصل که وظایف قوه قضائیه را در احیای حقوق عامه، گسترش عدل و حمایت از آزادی‌های مشروع بیان

می‌کند، به‌طور ضمنی بر ضرورت وجود نهادهای واسط و مکمل در فرایند تحقق عدالت دلالت دارد. وکیل از این حیث، در عمل یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق همین اهداف است؛ زیرا با دفاع حرفه‌ای، ارائه تحلیل حقوقی و نظارت بر رعایت موازین قانونی، امکان بروز خطا، شتاب‌زدگی یا یک‌سویه‌نگری در رسیدگی را کاهش می‌دهد (Motalebi Golazani & Khodaverdilou, 2023).

بنابراین، وکیل را می‌توان همکار کارکردی قوه قضائیه در جهت کشف حقیقت، احقاق حق و صیانت از حقوق فردی دانست. این هم‌افزایی میان نهاد قضا و نهاد وکالت، از نشانه‌های نظام دادرسی مدرن است؛ نظامی که در آن، عدالت نه در غیاب دفاع، بلکه در بستر تضارب آرا و حضور فعال مدافعان حقوقی محقق می‌شود.

اصل ۱۶۵ قانون اساسی نیز با تأکید بر علنی بودن محاکمات، بستر دیگری برای تحلیل جایگاه وکیل فراهم می‌آورد. دادرسی علنی، در ذات خود، سازوکاری برای شفاف‌سازی فرایند رسیدگی، جلوگیری از تصمیمات پنهانی و تقویت نظارت عمومی بر عملکرد قضایی است. با این حال، علنی بودن دادرسی زمانی به معنای واقعی خود نزدیک می‌شود که طرفین دعوا، به‌ویژه متهم یا فرد تحت تعقیب، امکان دفاع مؤثر و حرفه‌ای داشته باشند. در اینجا، نقش وکیل بسیار برجسته می‌شود؛ زیرا وکیل با طرح استدلال‌های حقوقی، استناد به مقررات و نقد ادعاهای طرف مقابل، محاکمه علنی را از یک نمایش شکلی به فرایندی عقلانی و مبتنی بر قانون تبدیل می‌کند. از سوی دیگر، حضور وکیل در دادرسی علنی موجب می‌شود که کیفیت دفاع و کیفیت تصمیم قضایی، هر دو، ارتقا یابند (Rabbani, 2023).

بنابراین، اصل ۱۶۵ را نمی‌توان جدا از حق دفاع و نقش وکیل فهم کرد؛ بلکه باید آن را یکی از مؤلفه‌های تقویت‌کننده جایگاه وکیل در نظام دادرسی ایران دانست.

در حوزه قوانین عادی، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۲۰۱۳، تحولی مهم در زمینه تضمین حقوق دفاعی ایجاد کرده است. این قانون تلاش کرده است تا نقش وکیل را از مرحله رسیدگی در دادگاه به مرحله تحقیقات مقدماتی نیز تسری دهد؛ مرحله‌ای که در بسیاری از پرونده‌ها، سرنوشت نهایی دعوا در همان‌جا رقم می‌خورد. مقرراتی مانند ماده ۵۲ و ماده ۱۹۰، بر حق دسترسی متهم به وکیل و امکان حضور او در تحقیقات تأکید دارند و از این رهگذر، گامی اساسی در جهت تقویت حق دفاع برداشته‌اند. اهمیت این تحول در آن است که بسیاری از تصمیمات حساس، اظهارات اولیه و تنظیم صورت‌جلسات در مرحله تحقیق انجام می‌شود و اگر وکیل در این مرحله حضور نداشته باشد، امکان جبران برخی آسیب‌ها در مراحل بعدی بسیار دشوار خواهد بود (Zeraat, 2021).

بدین ترتیب، قانون آیین دادرسی کیفری، وکیل را به درون فرایند کشف حقیقت وارد کرده و از این طریق، حق دفاع را از یک مرحله پایانی به یک حق مستمر در تمام مراحل دادرسی تبدیل نموده است.

با وجود این، یکی از مهم‌ترین چالش‌های موجود در قانون آیین دادرسی کیفری، تبصره ماده ۴۸ است که در جرائم خاص، از جمله برخی جرائم امنیتی، انتخاب وکیل را به وکلای مورد تأیید رئیس قوه قضائیه محدود می‌کند. این حکم از ابتدای تصویب تاکنون با نقدهای گسترده‌ای روبه‌رو بوده است؛ زیرا منتقدان آن را مغایر با اصل آزادی انتخاب وکیل و نیز ناسازگار با فلسفه حق دفاع می‌دانند. از دیدگاه حقوقی، هرگونه محدودیت بر حق انتخاب وکیل باید استثنایی، مضیق و مبتنی بر ضرورت‌های بسیار روشن باشد؛ در حالی که در مورد تبصره مزبور، این پرسش اساسی مطرح است که آیا چنین محدودیتی واقعاً با اصول دادرسی منصفانه قابل جمع است یا خیر. بسیاری از حقوقدانان بر این باورند که در پرونده‌های حساس، نیاز به وکیل مستقل و آزاد بیشتر است، نه کمتر؛ زیرا چنین پرونده‌هایی معمولاً از حساسیت‌های مضاعف برخوردارند.

و هرگونه تضعیف استقلال دفاع می‌تواند به تشدید نگرانی نسبت به عدالت دادرسی بینجامد (Tavajohi & Mohammad Kourehpaz, 2019).

بنابراین، تبصره ماده ۴۸ را باید یکی از نقاط مناقشه‌برانگیز در نظام حقوق دفاعی ایران دانست که نسبت آن با اصول قانون اساسی و استانداردهای دادرسی منصفانه همچنان محل بحث جدی است.

در قانون آیین دادرسی مدنی نیز جایگاه وکیل به صورت روشن و نظام‌مند به رسمیت شناخته شده است. ماده ۳۳ این قانون، بر آزادی اصحاب دعا در انتخاب وکیل تأکید دارد و بدین وسیله، اصل اراده آزاد اشخاص در بهره‌گیری از خدمات حقوقی را به رسمیت می‌شناسد. همچنین، ماده ۳۵ با تسری این حق به قائم مقام‌ها و نمایندگان قانونی، دایره حمایت از حق دفاع را گسترده‌تر می‌کند. اهمیت حضور وکیل در دعاوی مدنی از آن جهت است که این دعاوی، هرچند ظاهراً فاقد جنبه کیفری‌اند، در بسیاری از موارد با حقوق مالی، خانوادگی، قراردادی و حتی حیثیتی اشخاص ارتباط مستقیم دارند. در چنین پرونده‌هایی، وکیل با تنظیم صحیح دادخواست، دفاعیه، لایحه و استنادهای قانونی، از بروز اشتباهات شکلی و ماهوی جلوگیری می‌کند و موجب تسریع و تنسيق روند رسیدگی می‌شود. از این حیث، وکیل در دادرسی مدنی نه تنها نماینده حقوقی موکل است، بلکه به کارآمدی نظام قضایی نیز کمک می‌کند (Behbahani, 2023).

در سال‌های اخیر، یکی از تحولات مهم تقنینی که بر جایگاه وکالت اثر گذاشته، قانون تسهیل صدور مجوزهای کسب و کار بوده است. این قانون با هدف کاهش موانع ورود به برخی مشاغل حرفه‌ای، از جمله وکالت، تصویب شد و معیارهایی مبتنی بر حدنصاب علمی را جایگزین برخی شیوه‌های پیشین پذیرش کرد. با این حال، اجرای این قانون از همان آغاز با واکنش‌های متفاوت و گاه متعارض مواجه شد. موافقان آن را گامی در جهت رفع انحصار و افزایش دسترسی داوطلبان به حرفه وکالت دانسته‌اند، اما منتقدان، به‌ویژه در میان نهادهای صنفی و حقوقدانان، معتقدند که وکالت را نمی‌توان صرفاً در چارچوب یک «کسب و کار» تحلیل کرد. از نگاه آنان، وکالت حرفه‌ای دانش‌محور، مسئولیت‌محور و به‌طور مستقیم مرتبط با حقوق مردم است و هرگونه کاهش بی‌ضابطه در معیارهای علمی می‌تواند به افت کیفیت دفاع و تضعیف اعتماد عمومی به این نهاد بینجامد. این انتقادات نشان می‌دهد که میان ملاحظات تسهیل‌گرایانه و ضرورت حفظ کیفیت حرفه‌ای وکالت، نوعی تعارض مفهومی و کارکردی وجود دارد که حل آن نیازمند دقت تقنینی و سیاست‌گذاری حقوقی سنجیده است.

از منظر حقوق و تکالیف وکیل، این حرفه دارای دو بعد مکمل و جدایی‌ناپذیر است: حقوق حرفه‌ای و تکالیف اخلاقی و قانونی. از جمله حقوق وکیل می‌توان به دسترسی به پرونده، مطالعه اسناد و مدارک، ملاقات محرمانه با موکل، حضور در جلسات دادرسی و امکان ارائه استدلال حقوقی اشاره کرد. این حقوق برای آن است که وکیل بتواند دفاعی آگاهانه، مستند و مؤثر ارائه دهد. در مقابل، وکیل مکلف است رازداری حرفه‌ای را رعایت کند، منافع موکل را با امانت‌داری دنبال نماید، از تعارض منافع بپرهیزد و با دادگاه نیز صادق و منظم باشد. ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۶۶۷ قانون مدنی، در کنار اصول عمومی اخلاق حرفه‌ای، بر این الزامات تأکید دارند. رازداری، به‌ویژه، یکی از پایه‌های اعتماد در رابطه وکالت است؛ زیرا موکل باید اطمینان داشته باشد که اطلاعات حساس و خصوصی او در چارچوب امن حرفه‌ای باقی می‌ماند. از این رو، وکیل تنها دارنده حق نیست، بلکه امین عدالت و امانت‌دار حقوق مردم است؛ نقشی که بدون پایبندی به صداقت، وفاداری و مسئولیت‌پذیری، کارکرد واقعی خود را از دست می‌دهد (Ali Akbari & Shakeri, 2021).

می‌توان گفت که جایگاه وکیل در نظام دادرسی ایران، جایگاهی بنیادین، چندلایه و غیرقابل تقلیل است. قانون اساسی با اصول ۳۵، ۱۵۶ و ۱۶۵، مبانی نظری و هنجاری این جایگاه را فراهم کرده و قوانین آیین دادرسی کیفری و مدنی، سازوکارهای اجرایی آن را پیش‌بینی نموده‌اند.

با این حال، ارزش واقعی این مقررات زمانی آشکار می‌شود که در عمل نیز به صورت کامل، بی‌استثنا و منطبق با روح دادرسی منصفانه اجرا شوند. هر جا که حق انتخاب وکیل محدود گردد، دسترسی به پرونده دشوار شود یا وکالت صرفاً به مثابه یک فعالیت اقتصادی نگریسته شود، از منزلت واقعی این نهاد کاسته می‌شود. در مقابل، هرچه وکیل آزادتر، مستقل‌تر و حرفه‌ای‌تر در فرایند دادرسی حضور یابد، امکان کشف حقیقت، رعایت حقوق دفاعی و تحقق عدالت قضایی بیشتر خواهد شد. بنابراین، وکیل را باید نه رقیب دستگاه قضایی، بلکه شریک ضروری آن در مسیر تحقق عدالت دانست؛ شریکی که حضورش شرط اساسی شنیده شدن صدای حق و برقراری توازن در دادگستری است.

مبانی فقهی نهاد وکالت

مشروعیت نهاد وکالت و جواز تکلیفی و وضعی آن در فقه امامیه، ریشه‌ای عمیق و مستحکم داشته و با استناد به منابع چهارگانه، یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل، قابل اثبات و تبیین است. از منظر آیات وحیانی، نخستین استناد فقها به آیه ۶۰ سوره مبارکه توبه است که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا﴾؛ در تفسیر این آیه، مفسران و فقهای همچون رازی و علامه طباطبایی بر این باورند که عبارت «العاملین علیها» مستقیماً به کسانی اشاره دارد که به عنوان کارگزار و نایب، وظیفه جبايت، جمع‌آوری و ستاندن زکات را بر عهده دارند (Al-Razi, 1985). در واقع، این افراد به نمایندگی از حاکم شرع یا مستحقین عمل می‌کنند که خود مصداقی بارز از توکیل در امور مالی و اجرایی است. علامه حلی نیز در کتاب ارزشمند تذکره، با دقت نظر فقهی خود، جواز عمل به حکم نیابت از سوی مستحقین را از همین عبارت استنباط کرده و تأکید می‌کند که در میان فقها، مخالفتی با این نظر و استنتاج وجود ندارد که این خود نشان‌دهنده پذیرش عام این مبنا در طول تاریخ فقه است.

علاوه بر آیه زکات، شواهد قرآنی دیگری نیز بر تداوم سنت توکیل در میان امت‌های پیشین و تأیید آن در اسلام دلالت دارند. علامه حلی (Allamah al-Hilli, 2006) با تمسک به آیه ۱۹ سوره کهف: ﴿فَابْتَثُوا أَحَدَكُمْ بَوَرَقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ﴾، واژه «بعث» را به معنای فرستادن یک نفر به نمایندگی و از باب وکالت در خرید طعام می‌داند. همچنین، ایشان آیه ۹۳ سوره یوسف: ﴿ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوْهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾ را که در آن حضرت یوسف برادرانش را برای رساندن پیراهن به پدر مأمور می‌کند، از مصداق وکالت در ابلاغ و اجرا برمی‌شمارد. در کتاب‌های تخصصی آیات الاحکام نیز، دلالت این آیات برای اثبات مشروعیت وکالت کافی دانسته شده است؛ چراکه این آیات نشان می‌دهند اصل واگذاری امور به دیگری (نایب) نه تنها جایز، بلکه در بسیاری از مقاطع ضروری و مورد تأیید شارع مقدس بوده است و این سیره عملی همواره در روابط اجتماعی جریان داشته است.

در حوزه سنت و روایات نیز، احادیث متواتر و معتبری وجود دارد که جای شک و شبهه‌ای در مشروعیت وکالت باقی نمی‌گذارد. یکی از برجسته‌ترین این روایات، حدیث معروف «عروه بارقی» است که شیخ انصاری در کتاب مکاسب و در مبحث بیع فضولی به تفصیل به آن پرداخته است. داستان از این قرار بود که پیامبر اکرم (ص) متاعی را به عروه سپردند تا برای ایشان گوسفندی خریداری کند؛ عروه با زیرکی و مصلحت‌سنجی، معاملاتی انجام داد که در نهایت، با یک گوسفند و یک دینار سود به خدمت پیامبر رسید. در این روایت، برخی فقها کار عروه را از ابتدا مبتنی بر وکالت دانسته و برخی دیگر آن را بر مبنای تنفیذ بعدی عمل او تحلیل کرده‌اند، اما در هر دو صورت، اصل واگذاری عمل به غیر در آن مشهود است. همچنین، روایت صریحی از امام صادق (ع) نقل شده است که می‌فرمایند هرگاه کسی شخصی را برای انجام کاری وکیل کند، این وکالت تا زمانی که موکل صراحتاً او را عزل نکرده باشد، به قوت خود باقی است. مرحوم علامه حلی پس از نقل این روایات (Hurr al-Amili, 1993)، به خوبی مشروعیت فراگیر این نهاد را استنتاج نموده است.

پس از استدلال به کتاب و سنت، فقها به «اجماع» به عنوان دلیلی مستحکم تمسک می‌جویند. علامه حلی (Allamah al-Hilli, 2006) تصریح می‌کند که تمامی امت اسلام در همه اعصار و ابصار (شهرها) بر جواز و مشروعیت وکالت اتفاق نظر دارند. مبنای عقلانی این اجماع نیز در کلام ایشان به وضوح تبیین شده است: ضرورت و نیاز مبرم اجتماعی. از آنجاکه برای هیچ انسانی مقدور نیست که تمامی امور شخصی، مالی، قضایی و اداری خود را به تنهایی به انجام برساند، ناگزیر است که در پاره‌ای از امور به دیگران متوسل شده و برای خود نایب و وکیل برگزیند. این نیاز حیاتی بشر، برانگیزنده اجماع فقها بر مشروعیت وکالت شده است تا نظم اجتماعی و احقاق حقوق افراد مختل نگردد؛ لذا وکالت نه تنها یک قرارداد جایز در فقه، بلکه ابزاری ضروری برای تحقق عدالت و تسهیل در امور معیشتی و حقوقی مؤمنان در طول تاریخ اسلام به شمار می‌آمده است.

در فقه امامیه، برای احراز سمت وکالت، مجموعه‌ای از شرایط عامه و خاصه پیش‌بینی شده است تا از تضییع حقوق موکل و انحراف در دادرسی جلوگیری شود. شرایط عامه که پایه و اساس تمامی قراردادها و ایقاعات فقهی است، شامل بلوغ، عقل و اختیار است (Najafi, 2002; Tabatabaei Yazdi, 1946)؛ بدین معنا که وکیل باید دارای قوه تمیز بوده و بدون اکراه و اجبار عهده‌دار انجام مورد وکالت شود. اما در مورد شرایط خاصه، مباحثات ظریف و چالش‌برانگیزی میان فقها وجود دارد. شرط «عدالت» یکی از این موارد اختلافی است که به‌ویژه در وکالت در دعاوی، اهمیت دوچندانی پیدا می‌کند. امام خمینی (Khomeini, 2011) علاوه بر شرایط عمومی، بر لزوم امانت‌داری و تخصص وکیل نیز تأکید ورزیده‌اند؛ چراکه وکیل در مقام امین موکل، وظیفه دارد با دانش فنی خود از کیان حقوقی او دفاع نماید و فقدان هر یک از این صفات می‌تواند منجر به ورود خسارات جبران‌ناپذیر به موکل و نظام قضایی گردد.

نکته حائز اهمیت در اندیشه فقهی، تفکیک میان «وکالت در امور مالی» و «وکالت در دعاوی» (خصوصت) است. در حالی که در امور مالی ساده، ممکن است سخت‌گیری کمتری صورت گیرد، اما در باب دعاوی و محاکم، فقهایی نظیر صاحب جواهر و شیخ طوسی معتقدند که شرط عدالت و قدرت بر دفاع الزامی‌تر است (Al-Tusi, 1958; Najafi, 1946). دلیل این امر به ماهیت خطیر قضاوت و لزوم کشف حقیقت بازمی‌گردد. همچنین، مبنای مسئولیت مدنی وکیل نیز در این تفکیک مورد توجه قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که ضمان وکیل در صورت تقصیر یا تعدی و تفریط در دعاوی، گستره وسیع‌تری یافته و وکیل متعهد است که با دقتی وسواس‌گونه، مصلحت موکل را رعایت کند. این نگاه تخصصی نشان‌دهنده آن است که فقه، وکیل را تنها یک نماینده ساده نمی‌بیند، بلکه او را به عنوان بازوی کمکی عدالت می‌شناسد که باید واجد صلاحیت‌های اخلاقی و علمی ویژه‌ای باشد تا بتواند در فرایند پیچیده دادرسی نقش‌آفرینی نماید.

فقه امامیه به مثابه یک نظام حقوقی زنده و پویا، همواره ظرفیت بالایی برای پاسخ‌گویی به مسائل مستحدثه و چالش‌های نوپدید دادرسی از طریق قواعد ثانویه و حکومتی دارد. در عصر حاضر که نهاد وکالت با مفاهیم جدیدی چون تعرفه‌گذاری‌های اجباری، محدودیت‌های امنیتی در انتخاب وکیل و سیستم‌های وکالت الکترونیک مواجه شده است، تمسک به قواعدی همچون «قاعدۀ مصلحت»، «الاضرر»، «نفی عسر و حرج» و اختیارات ولایی ولی‌فقیه می‌تواند راهگشای تعارضات ظاهری میان احکام اولیه و مقتضیات زمانه باشد. به کارگیری این قواعد به دستگاه قضا و مقنن این امکان را می‌دهد که ضمن حفظ اصول بنیادین شرع، ساختار وکالت را با ساختارهای نوین جهانی و نیازهای حکمرانی مطلوب تطبیق دهند و از بن‌بست‌های اجرایی که ممکن است به واسطه تفاسیر ایستا از متون کهن ایجاد شود، عبور نمایند و کارآمدی نظام دادرسی را تضمین کنند. در این میان، نقد برخی محدودیت‌های قانونی نظیر «تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری» در پرتو همین نگاه پویا قابل تحلیل است. اگرچه اصل «حفظ نظام» و ضرورت «دفع افسد به فاسد» می‌تواند در شرایط استثنایی مبنایی برای اعمال برخی

محدودیت‌های موقت در حق انتخاب وکیل تلقی گردد، باید به این نکته بنیادین توجه داشت که در جوهره فقه امامیه، «حق دفاع» و «توکیل وکیل» به‌عنوان ارکان دادرسی عادلانه، به‌ویژه در دعاوی کیفری که با جان و آبروی انسان‌ها در ارتباط است، به رسمیت شناخته شده است. از این منظر، هرگونه تحدید یا محدودسازی این حق فطری و شرعی، نیازمند ارائه دلیل خاص، نص صریح و وجود ضرورتی محرز و قطعی است که به قدر متیقن اکتفا شود. بنابراین، فقه پویا ایجاب می‌کند که میان الزامات امنیتی و حقوق بنیادین دفاعی تعادلی برقرار شود تا نه اصل عدالت آسیب ببیند و نه مصلحت جامعه نادیده گرفته شود.

چالش‌ها و ناهم‌سویی‌ها

دوگانگی نهادهای صدور پروانه وکالت

یکی از چالش‌برانگیزترین گسست‌های ساختاری در نظام قضایی و اداری ایران، پدیده دوگانگی در مراجع صدور پروانه وکالت و مدیریت امور وکلای دادگستری است که در قالب فعالیت هم‌زمان «قانون‌های وکلای دادگستری» و «مرکز وکلای قوه قضائیه» تبلور یافته است. این وضعیت که به‌نوعی تکررگرایی سازمانی در یک صنف واحد تعبیر می‌شود، فراتر از یک بحث اداری ساده، بر فرایندهای جذب، شیوه‌های آموزش کارآموزان و ساختارهای نظارت انتظامی سایه افکنده است. پرسش بنیادین پژوهش حاضر این است که آیا چنین شکاف ساختاری با مبانی فقه امامیه که بر وحدت رویه و نظم عمومی تأکید دارد و نیز با اصول دادرسی عادلانه که مستلزم استانداردهای یکپارچه دفاعی است، سازگاری دارد یا خیر. این تشتت در مدیریت صنف وکالت، نه تنها موجب تفاوت در ترازهای علمی پذیرفته‌شدگان شده، بلکه در مقام دفاع نیز توازن میان اصحاب دعوا را به‌واسطه تفاوت در نظامات انتظامی و اخلاق حرفه‌ای با چالش‌های جدی مواجه ساخته است.

از منظر حقوق اساسی، تحلیل این دوگانگی مستلزم مذاقه در اصول میثاق ملی است؛ چراکه اصل ۳۵ قانون اساسی، حق انتخاب وکیل را به‌عنوان یکی از حقوق بنیادین و سلب‌ناشدنی شهروندان در نظر گرفته است. اگرچه در نص قانون اساسی تصریحی بر لزوم تعدد یا وحدت مراجع صادرکننده پروانه وجود ندارد، روح حاکم بر این اصل و ضرورت تضمین حق دفاع اقتضا می‌کند که این حق در بستر نظامی شفاف، منسجم و واجد استانداردهای کیفی واحد محقق گردد. علاوه بر این، بند (۳) اصل ۱۵۶ قانون اساسی که وظیفه احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع را بر عهده قوه قضائیه نهاده است، نشان‌دهنده آن است که نهادهای همکار دستگاه قضا باید از چنان هماهنگی و کارآمدی برخوردار باشند که فرایند رسیدگی را تسهیل کنند، نه آنکه خود به عاملی برای ابهام در مراجع صالح انتظامی یا تفاوت در صلاحیت‌های فنی تبدیل شوند (Hashemi, 2020).

در تبیین مبانی فقهی این مسئله، اگرچه نمی‌توان نص خاصی در خصوص ضرورت وحدت مرجع اعطای پروانه وکالت در صدر اسلام یافت، قواعد عام و کلان فقه امامیه معیارهای متقنی برای ارزیابی این ساختار ارائه می‌دهند. فقهای سلف در مباحث مربوط به ولایت و اداره امور حسبیه و عمومی، همواره بر لزوم رعایت «مصلحت عمومی» و «پرهیز از اختلال نظام» تأکید ورزیده‌اند. امام خمینی در تبیین اختیارات حکومت اسلامی، حفظ نظم اجتماعی و صیانت از مصالح عالیه جامعه را از مهم‌ترین غایات احکام حکومتی برشمرده‌اند (Khomeini, 2011). همچنین، صاحب جواهرالکلام در مباحث مبسوط خود پیرامون ولایت، «حفظ نظام» را از واجبات مؤکد و مصالح بنیادینی معرفی می‌کند که شارع مقدس به‌هیچ‌وجه راضی به اختلال در آن نیست (Najafi, 1992). لذا هر ساختار اداری که منجر به تشتت در عدالت و سردرگمی عامه در استیفای حقوق شود، از منظر قاعده حفظ نظام محل تأمل است.

علاوه بر قاعده حفظ نظام، «قاعده لاضرر و لاضرار فی الاسلام» به عنوان یکی از ارکان رکن فقهی، مبنایی استوار برای نقد ساختارهای حقوقی ناکارآمد فراهم می‌آورد. این قاعده که مستند به روایات نبوی است و در تحلیل‌های دقیق فقهایی همچون شیخ انصاری در رسائل و امام خمینی در رسائل مورد واکاوی قرار گرفته، تصریح دارد که هرگونه وضع قانون یا ایجاد ساختاری که موجب ورود ضرر غیرمعارف به اشخاص یا اختلال در استیفای حقوق قانونی آنان شود، مشروعیت ندارد (Ansari, 1989; Khomeini, 1999).

بر این اساس، اگر تعدد مراجع صدور پروانه به گونه‌ای عمل کند که منجر به کاهش اعتماد عمومی به نهاد وکالت، افت استانداردهای حرفه‌ای به دلیل رقابت‌های ناصحیح یا نابرابری شهروندان در دسترسی به خدمات حقوقی هم‌سطح گردد، این وضعیت مصداق بارز «ضرر» بر پیکره عدالت قضایی تلقی شده و از منظر فقهی، لزوم اصلاح و یکپارچه‌سازی آن اولویت می‌یابد.

در مقابل رویکردهای منتقد، برخی از اندیشمندان حقوقی معتقدند که صرف تعدد نهادهای حرفه‌ای با مبنای حقوق عمومی منافاتی ندارد، مشروط بر آنکه این کثرت به معنای نادیده گرفتن معیارهای علمی و اخلاقی نباشد. در واقع، آنچه اصالت دارد، «وحدت معیار» است، نه لزوماً «وحدت سازمانی». از این منظر، وجود دو نهاد مستقل، در صورتی که تحت حاکمیت سیاست‌گذاری واحد و نظارت‌های انتظامی همسان باشند، نه تنها مخل عدالت نیست، بلکه می‌تواند با ایجاد فضای رقابتی مثبت به ارتقای سطح خدمات حقوقی بینجامد. کاتوزیان و شمس، ضمن تأکید بر استقلال نهاد وکالت، بر این باورند که انسجام در اصول اخلاق حرفه‌ای و قواعد حاکم بر دادرسی، مقدم بر قالب‌های اداری است و دادرسی عادلانه زمانی محقق می‌شود که وکیل در هر دو نهاد، از مصونیت و صلاحیت علمی یکسانی برخوردار باشد (Katouzian, 2006; Shams, 2020).

با ارزیابی مجموع دیدگاه‌های فوق، می‌توان نتیجه گرفت که نقیصه بنیادین نظام فعلی، نه صرفاً در وجود دو تابلوی مدیریتی متفاوت، بلکه در فقدان یک «نظام‌نامه یکپارچه و ملی وکالت» است که معیارهای پذیرش، سرفصل‌های آموزشی و ارزیابی‌های صلاحیت حرفه‌ای را وحدت بخشد. راهکار غایی برای برون‌رفت از این دوگانگی، تدوین قانونی جامع است که ضمن به رسمیت شناختن استقلال صنف وکالت، سازوکاری واحد برای سیاست‌گذاری و نظارت عالی‌پیش‌بینی کند. این الگوی اصلاحی، ضمن انطباق با اصول حقوق عمومی و حفظ حقوق مکتسبه اعضای هر دو نهاد، با قواعد فقهی اصیل همچون «رعایت مصلحت»، «لاضرر» و «ضرورت حفظ نظام اجتماعی» هم‌سویی کامل دارد و می‌تواند به تثبیت فعلی پایان داده و اعتبار بین‌المللی نظام وکالت ایران را نیز ارتقا بخشد.

تعرفه اجباری حق الوکاله

یکی از مسائل مهم و درعین حال مناقشه‌برانگیز در نظام وکالت ایران، تعیین میزان حق الوکاله و حدود مداخله مقررات دولتی در تنظیم رابطه مالی میان وکیل و موکل است. این موضوع از آن جهت واجد اهمیت است که حرفه وکالت، هرچند در ظاهر بر پایه یک قرارداد خصوصی شکل می‌گیرد، به سبب پیوند مستقیم با حق دفاع، تضمین دادرسی منصفانه و تحقق عدالت قضایی، واجد آثار عمومی نیز هست. از همین رو، تحلیل حقوقی حق الوکاله نمی‌تواند صرفاً در چارچوب قواعد عمومی قراردادها محدود بماند، بلکه باید نسبت آن با نظم عمومی، سیاست‌های تقنینی و ملاحظات عدالت‌محور نیز بررسی شود. در واقع، پرسش اصلی آن است که آیا دولت و مقام تقنینی می‌توانند در میزان حق الوکاله مداخله کنند و اگر پاسخ مثبت است، این مداخله تا چه حد با اصل آزادی قراردادها و حاکمیت اراده سازگار خواهد بود. پاسخ به این پرسش، مستلزم جمع میان دو منطق متفاوت است: منطق حقوق خصوصی که بر تراضی و آزادی اراده استوار است و منطق حقوق عمومی که بر صیانت از منافع اجتماعی و پیشگیری از اخلال در عدالت قضایی تکیه دارد.

در حقوق موضوعه ایران، مبنای نخستین اعتبار قرارداد حق الوکاله را باید در ماده ۱۰ قانون مدنی جست‌وجو کرد؛ ماده‌ای که با تصریح به نفوذ قراردادهای خصوصی در صورت عدم مخالفت صریح با قانون، اصل حاکمیت اراده را در روابط مالی اشخاص به رسمیت می‌شناسد. در کنار آن، ماده ۲۱۹ قانون مدنی نیز با تأکید بر لزوم وفای به عقود صحیح، بر الزام‌آور بودن توافقات قراردادی میان طرفین دلالت دارد. بر این اساس، اصل اولیه در رابطه میان وکیل و موکل آن است که میزان حق الوکاله تابع توافق معتبر و آزادانه طرفین باشد، نه الزاماً تابع عددی ثابت و غیرقابل تغییر که از بیرون تحمیل شود (Katouzian, 2006).

با این حال، باید توجه داشت که آزادی قراردادی در نظام حقوقی ایران مطلق نیست، بلکه در چارچوب قانون، نظم عمومی و قواعد آمره اعمال می‌شود؛ بنابراین، اعتبار قرارداد حق الوکاله نیز در جایی که با مصالح عمومی یا مقررات الزام‌آور تعارض پیدا کند، ناگزیر در معرض تحدید قرار می‌گیرد.

از منظر فقه امامیه نیز، اصل بر نفوذ اراده طرفین در محدوده مشروعیت شرعی است. قاعده «المؤمنون عند شروطهم» که در روایات متعدد مورد استناد فقها قرار گرفته، مبنای مهمی برای لزوم پابندی به شروط صحیح و معتبر در عقود و ایقاعات فراهم می‌آورد (Hurr al-Amili, 1993).

این قاعده، از یک‌سو التزام به مفاد قرارداد را ضروری می‌سازد و از سوی دیگر، بر این نکته دلالت دارد که هر شرطی که در چارچوب شرع و بدون مخالفت با مقتضای عقد منعقد شود، واجد اثر الزام‌آور است. افزون بر این، قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» نیز که از قواعد مشهور فقهی به‌شمار می‌رود، اختیار اشخاص در تصرفات مالی مشروع را تثبیت می‌کند و نشان می‌دهد که مالک، در اصل، حق دارد درباره اموال و منافع خویش، از جمله در قالب پرداخت دستمزد یا اجرت خدمات حقوقی، تصمیم‌گیری کند (Ansari, 1994; Naraq, 1989).

از این منظر، توافق بر حق الوکاله نه تنها مجاز، بلکه واجد پشتوانه فقهی روشن است. در خصوص عقد وکالت نیز، فقهای امامیه اصل امکان اجرت‌گذاری برای وکیل را پذیرفته‌اند. خمینی تصریح می‌کند که وکالت ممکن است با جعل و اجرت یا بدون آن واقع شود و در فرض شرط اجرت، وکیل مستحق دریافت آن خواهد بود (Khomeini, 2011).

این بیان نشان می‌دهد که ماهیت وکالت، مانع از آن نیست که طرفین درباره دستمزد وکیل به تراضی برسند، بلکه چنین تراضی‌ای، در صورت تحقق شرایط صحت، کاملاً معتبر است. همچنین، صاحب جواهر در بحث وکالت، استحقاق اجرت وکیل را در صورت وجود شرط یا تحقق عرف پذیرفته و بدین ترتیب، نشان داده است که فقه امامیه میان اصل جواز گرفتن اجرت و امکان تحدید آن در چارچوب قرارداد یا عرف، تعارضی نمی‌بیند (Najafi, 1946). از این رو، در منطق فقهی نیز اصل بر مشروعیت اجرت وکیل است و تحدید آن، نیازمند دلیل خاص یا مصلحت غالب است.

با وجود این مبانی، قانون‌گذار در نظام حقوقی ایران به‌منظور ایجاد نظم، پیشگیری از اختلاف و حمایت از عدالت دادرسی، ضوابطی را در زمینه تعرفه حق الوکاله مقرر کرده است. آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله، حق‌المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری، مصوب ۱۸ مارس ۲۰۲۰ رئیس قوه قضائیه، از جمله مقرراتی است که ضمن تعیین معیارهای محاسبه حق الوکاله، اعتبار قرارداد خصوصی میان وکیل و موکل را نیز مورد توجه قرار داده است. بر اساس ماده ۲ این آیین‌نامه، قرارداد حق الوکاله میان وکیل و موکل معتبر است و تعرفه مقرر، بیشتر در مواردی همچون فقدان قرارداد یا تعیین میزان هزینه قابل مطالبه از محکوم‌علیه کاربرد دارد. این امر نشان می‌دهد که هدف مقنن، الغای اراده طرفین

نبوده، بلکه بیشتر تنظیم آثار بیرونی قرارداد و ایجاد معیارهای حداقلی برای نظام قضایی و مالی است. بنابراین، تعرفه در اینجا نه به معنای نفی توافق خصوصی، بلکه به معنای ارائه یک چارچوب مرجع و حمایتی برای موارد سکوت، اختلاف یا ضرورت محاسبه قانونی است. بر همین اساس، باید میان دو مفهوم تفکیک کرد: نخست، حق‌الوکاله قراردادی که بر توافق خصوصی وکیل و موکل استوار است؛ دوم، حق‌الوکاله تعرفه‌ای که نقش معیار قانونی در برخی آثار دادرسی را ایفا می‌کند. این تفکیک از حیث نظری و عملی بسیار مهم است؛ زیرا خلط میان این دو مفهوم ممکن است به این تصور نادرست بینجامد که هرگونه تعرفه قانونی، به‌طور خودکار توافق خصوصی را بی‌اعتبار می‌سازد؛ حال آنکه چنین نیست. در رویه حقوقی نیز این نکته مورد توجه قرار گرفته است که تعرفه قانونی لزوماً به معنای بی‌اعتباری قرارداد خصوصی نیست، بلکه بیشتر ناظر بر وضعیتی است که توافقی وجود ندارد یا اجرای قرارداد خصوصی نیازمند معیار خارجی برای ارزیابی آثار حقوقی است (Shams, 2020).

از این حیث، نظام حقوقی ایران در اصل، میان آزادی قراردادی و مداخله تنظیم‌گرانه جمع کرده و کوشیده است هر دو ملاحظه را در کنار هم حفظ کند.

با این حال، مداخله دولت در تعیین حق‌الوکاله، هرگاه از حدود تنظیم‌گری معقول فراتر رود، می‌تواند آثار منفی بر کیفیت خدمات حقوقی برجای گذارد. اگر تعرفه‌های مقرر با پیچیدگی واقعی پرونده، تخصص مورد نیاز، زمان صرف‌شده، مسئولیت حرفه‌ای وکیل و حساسیت دعوا تناسب نداشته باشد، ممکن است موجب کاهش انگیزه وکلای متخصص، افت کیفیت دفاع یا شکل‌گیری فاصله میان هزینه واقعی خدمات و مبلغ قانونی گردد. در چنین وضعی، تعرفه دیگر ابزار تنظیم‌گرانه نیست، بلکه به مانعی در مسیر دسترسی به دفاع حرفه‌ای و عادلانه تبدیل می‌شود. از منظر فقهی، این وضعیت با قاعده «لاضرر» قابل ارزیابی است؛ زیرا شارع مقدس، حکمی را که موجب ضرر نامتعارف و غیرقابل تحمل باشد، امضا نکرده است (Ansari, 1994; Khomeini, 1999).

بنابراین، اگر مقررات تعرفه‌ای عملاً به زیان وکیل یا موکل یا به زیان کیفیت دادرسی منتهی شود، باید در میزان و شیوه اعمال آن بازنگری صورت گیرد.

از سوی دیگر، اصل مداخله حاکمیت در این حوزه، در صورت وجود مصلحت عمومی، قابل توجیه است. فقهای امامیه در مباحث ولایت فقیه و اختیارات حکومت اسلامی، تنظیم امور اجتماعی و جلوگیری از اختلال در نظام را از وظایف و اختیارات حاکم شرع دانسته‌اند (Khomeini, 2000).

بر این اساس، تعیین چارچوب تعرفه‌ای فی‌نفسه با مبانی فقهی ناسازگار نیست؛ زیرا حکومت اسلامی می‌تواند برای صیانت از نظم عمومی، جلوگیری از اجحاف و تأمین امکان دسترسی مردم به خدمات حقوقی، حدودی برای برخی قراردادها وضع کند. مسئله اصلی نه اصل مداخله، بلکه میزان، شیوه و قلمرو آن است. اگر این مداخله در حدی باشد که نظم، شفافیت و عدالت را تقویت کند، می‌تواند واجد وجهت فقهی و حقوقی باشد؛ اما اگر به نفی آزادی قراردادی و بی‌اعتنایی به واقعیت‌های حرفه‌ای بینجامد، از هدف اصلی خود فاصله خواهد گرفت.

بر این مبنا، راهکار مناسب آن است که تعرفه‌های حق‌الوکاله از حالت محدودکننده آزادی قراردادی خارج شده و بیشتر نقش معیار حمایتی و نظارتی پیدا کنند. در این الگو، نخست باید توافق وکیل و موکل اصل باشد؛ دوم، تعرفه قانونی در موارد فقدان قرارداد یا بروز اختلاف به‌عنوان معیار جایگزین اعمال شود؛ سوم، امکان تعدیل حق‌الوکاله متناسب با تخصص وکیل، نوع دعوا، میزان پیچیدگی پرونده و حجم خدمات فراهم گردد؛ و چهارم، از تعیین مبالغ غیرمتعارف و نیز از اجحاف نسبت به موکل جلوگیری شود. چنین الگویی با ماده ۱۰ قانون مدنی و اصل آزادی

قراردادها سازگار است و درعین حال، با قواعد فقهی حاکم بر قراردادها، از جمله «المؤمنون عند شروطهم» و «الناس مسلطون علی اموالهم»، تعارضی ندارد. افزون بر این، این رویکرد با ضرورت حفظ عدالت قضایی، ارتقای کیفیت دفاع و حمایت از منافع عمومی نیز هماهنگ‌تر است. در نتیجه، می‌توان گفت که نظام مطلوب، نه نظامی کاملاً رها و بی‌ضابطه است و نه نظامی کاملاً دستوری و محدودکننده؛ بلکه نظامی است که در آن، قرارداد خصوصی اصل باشد و تعرفه دولتی نقش تکمیلی، حمایتی و تنظیمی ایفا کند.

محدودیت وکالت در جرائم امنیتی

یکی از بحث‌برانگیزترین پدیده‌ها در نظام دادرسی کیفری پس از انقلاب، وضع تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۲۰۱۳، اصلاحی ۲۰۱۵، است که پارادایم دفاع در جرائم خاص را با تغییراتی بنیادین مواجه ساخت. بر اساس این مقرر، در پرونده‌های مربوط به جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی و همچنین جرائم سازمان‌یافته مشمول ماده ۳۰۲، متهمان در مرحله تحقیقات مقدماتی موظف‌اند وکیل خود را تنها از میان فهرست وکلای مورد تأیید رئیس قوه قضائیه انتخاب نمایند. این حکم قانونی، از همان بدو تصویب، چالش‌های نظری و عملی فراوانی را پدید آورد؛ چراکه از یک‌سو، صیانت از اسرار نظام و امنیت عمومی در پرونده‌های حساس امنیتی را به‌عنوان هدفی مشروع دنبال می‌کند و از سوی دیگر، با ایجاد محدودیت در دایره انتخاب متهم، مبانی سنتی حق دفاع و برابری اصحاب دعوا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحلیل این مسئله مستلزم واکاوی دقیق در مبانی حقوق اساسی، آیین دادرسی کیفری و به‌ویژه موازین فقه امامیه است تا نسبت میان «امنیت جامعه» و «حق دفاع شهروندان» تبیین گردد (Tavajohi & Mohammad Kourehpaz, 2019).

در تحلیل حقوق اساسی، باید به اصل ۳۵ قانون اساسی بازگشت که حق انتخاب وکیل را به‌عنوان یکی از ارکان رکن دادرسی عادلانه و حقوق بنیادین ملت به رسمیت شناخته است. اطلاق و صراحت این اصل که مقرر می‌دارد «در همه دادگاه‌ها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند»، نشان‌دهنده آن است که حق دفاع نه یک امتیاز اعطایی از سوی حاکمیت، بلکه حقی سلب‌ناشدنی است که باید برای تمامی شهروندان، فارغ از نوع اتهام، تضمین گردد (Hashemi, 2020).

محدود کردن این حق به گروهی خاص از وکلا، اگرچه ممکن است با هدف نظارت بر فرایندهای امنیتی صورت گیرد، از منظر حقوق اساسی، چالش‌های جدی را در زمینه استیفای کامل حق دفاع پدید می‌آورد؛ چراکه وکیل انتخابی باید مأمّن و مورد اعتماد متهم باشد تا بتواند وظایف حرفه‌ای خود را در راستای صیانت از حقوق موکل به نحو احسن ایفا نماید و هرگونه ایجاد محدودیت در این فرایند، می‌تواند شائبه تضعیف استقلال دفاع را تقویت کند.

از منظر اصول حاکم بر دادرسی کیفری، ماده ۵ قانون آیین دادرسی کیفری صراحتاً حق برخورداری از وکیل را از تضمین‌های اساسی در تمام مراحل دادرسی برمی‌شمارد و ماده ۱۹۰ نیز بر حق همراهی وکیل در تحقیقات مقدماتی تأکید می‌ورزد. در این چارچوب، تبصره ماده ۴۸ به‌عنوان یک حکم استثنایی بر اصل کلی آزادی انتخاب وکیل ظاهر می‌شود. مطابق قواعد مسلم تفسیر حقوقی، استثنائات وارد بر حقوق و آزادی‌های عمومی باید به‌صورت مضیق و محدود تفسیر شوند؛ به این معنا که نباید دامنه این محدودیت را به سایر مراحل دادرسی یا جرائم غیرمنصوص تسری داد (Ashouri, 2021).

با این حال، موافقان این مقرر با تکیه بر «نظریه ضرورت»، معتقدند که مرحله تحقیقات مقدماتی در جرائم امنیتی، به دلیل حساسیت‌های اطلاعاتی و بیم افشای مستندات طبقه‌بندی‌شده، واجد ویژگی‌هایی است که مداخله تنظیم‌گرانه قانون‌گذار را برای مصلحت عمومی توجیه می‌کند (Ardabili, 2025).

این دیدگاه بر این باور است که امنیت جامعه به عنوان یک حق جمعی، در تزامن با حق فردی انتخاب وکیل، در اولویت قرار می‌گیرد. در تبیین مبانی فقهی این موضوع، باید گفت که اصل مشروعیت وکالت در دعاوی و جواز توکیل در فقه امامیه، امری مسلم و مورد اتفاق است. صاحب جواهر با استناد به سیره و روایات، تصریح می‌کند که توکیل در دعاوی و اقامه حجت برای دیگران نه تنها جایز، بلکه در بسیاری از موارد برای استیفای حق ضروری است (Najafi, 1946).

از منظر فقهی، وکالت عقدی است مبتنی بر نیابت و اعتماد و اصل اولیه بر این است که موکل در انتخاب نایب خود از آزادی کامل برخوردار باشد (Khomeini, 2011).

این آزادی انتخاب، ریشه در سلطه انسان بر سرنوشت و حقوق خویش دارد. بنابراین، هرگونه ایجاد محدودیت در این حوزه، از دیدگاه فقهی نیازمند دلیلی متقن و شرعی است که بتواند بر اصل اولیه آزادی و برائت حکومت کند؛ لذا نمی‌توان به سادگی و بدون ضرورت محرز، دایره انتخاب متهم را که در مقام دفاع از جان یا مال خود است، تنگ نمود.

با این حال، فقه امامیه در مواجهه با تزامن میان حقوق فردی و مصالح عالیه اجتماعی، ظرفیت‌های گسترده‌ای را برای حاکم اسلامی در نظر گرفته است. قواعدی همچون «حفظ نظام» و «مصلحت عمومی» به دولت اسلامی این اختیار را می‌دهد که در صورت لزوم، مقرراتی را برای نظم بخشی به امور اجتماعی وضع کند. امام خمینی در تبیین اختیارات ولایی، تأکید دارند که حکومت می‌تواند در چارچوب مصالح جامعه اسلامی و برای جلوگیری از اختلال در نظام، مقرراتی وضع نماید که حتی ممکن است برخی از حقوق اولیه را در شعاع مصلحت عمومی محدود کند (Khomeini, 2000).

بر این اساس، اگر قانون‌گذار با احراز ضرورت‌های امنیتی به این نتیجه برسد که حضور هر وکیلی در پرونده‌های فوق‌سری ممکن است امنیت ملی را با مخاطره مواجه سازد، می‌تواند از باب حکم حکومتی ضوابطی را برای صلاحیت وکلا در این پرونده‌ها در نظر بگیرد؛ مشروط بر آنکه این اقدام به تعطیلی اصل حق دفاع منجر نشود.

اعمال این اختیارات حاکمیتی از منظر فقهی نباید از مرز عدالت و تناسب خارج شود. قاعده «لاضرر» به عنوان یک معیار بنیادین، اقتضا دارد که هیچ حکم یا مقرره‌ای نباید موجب ورود ضرر ناروا به حقوق اشخاص گردد (Ansari, 1994).

همچنین، قاعده «نفی عسر و حرج» دلالت بر این دارد که اگر محدودیت‌های شکلی در دادرسی به گونه‌ای باشد که دفاع از خود را برای متهم به شدت دشوار یا ناممکن سازد، آن تکلیف ساقط یا تعدیل می‌شود (Tabatabaei Yazdi, 2002).

بنابراین، محدودیت انتخاب وکیل در فقه امامیه تنها زمانی مشروع است که سه رکن «ضرورت واقعی»، «تناسب میان محدودیت و هدف» و «عدم تضییع جوهره حق دفاع» را به همراه داشته باشد. در واقع، مصلحت امنیتی نباید بهانه‌ای برای سلب امنیت قضایی متهم و محرومیت وی از دسترسی به وکیل مورد اعتماد و متخصص گردد؛ چراکه عدالت بر امنیت مقدم است.

در یک ارزیابی انتقادی، می‌توان گفت که نقد اصلی وارد بر تبصره ماده ۴۸، نه در نفس دغدغه امنیتی، بلکه در فقدان شفافیت و معیارهای عینی در فرایند تأیید وکلا نهفته است. از منظر اصول دادرسی منصفانه، رابطه میان وکیل و موکل مبتنی بر «اعتماد متقابل» است و هرگونه خدشه به این رابطه، کارکرد حمایتی نهاد وکالت را تضعیف می‌کند (Shams, 2020).

وقتی دایره انتخاب متهم به فهرست محدودی که توسط نهاد تعقیب یا نهادهای نظارتی تأیید شده منحصر شود، بیم آن می‌رود که وکیل به جای آنکه مدافع حقوق متهم باشد، به عنصری در خدمت فرایند تحقیق تبدیل گردد. این مسئله، به‌ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی که سرنوشت

پرونده در آن رقم می‌خورد، از حساسیت مضاعفی برخوردار است و می‌تواند تعادل میان قدرت عمومی و حقوق فردی را به نفع قدرت عمومی و به ضرر متهم به هم بزند. برای حل تعارض میان ضرورت‌های امنیتی و حق دفاع، باید به دنبال راهکارهای میانه‌ای بود که هر دو ارزش را به صورت متوازن حفظ کند. راهکار اصلاحی پیشنهادی آن است که به جای حذف مطلق اختیار انتخاب متهم، از مکانیسم‌های «نظارت حرفه‌ای» و «تخصصی‌سازی» استفاده شود. به این معنا که اولاً، دامنه اجرای این تبصره تنها به موارد بسیار حاد و استثنایی محدود گردد؛ ثانیاً، معیارهای تعیین وکلا به صورت قانونی و شفاف تدوین شود تا همه وکلای واجد شرایط امکان حضور در این فهرست را داشته باشند؛ و ثالثاً، به جای گزینش پیشینی، از آموزش‌های تخصصی و تعهدات شدید محرمانگی برای تمامی وکلا استفاده شود. این رویکرد، ضمن تأمین الزامات امنیتی نظام، با اصل ۳۵ قانون اساسی، قواعد فقهی نظیر «لاضرر» و فلسفه وجودی نهاد وکالت در نظام‌های حقوقی معاصر هماهنگی بیشتری دارد و می‌تواند به اعتمادسازی عمومی در فرایندهای قضایی منجر شود.

عزل وکیل و ضمانت‌های آن

عقد وکالت در فقه امامیه و حقوق ایران، از جمله عقود جایز به شمار می‌آید و همین وصف جواز، مهم‌ترین مبنای امکان عزل وکیل از سوی موکل است. در تحلیل ماهیت این عقد باید توجه داشت که وکالت، برخلاف عقود لازم، بر پایه اذن، اعتماد و نیابت شکل می‌گیرد و استمرار آن نیز به بقای همین اراده وابسته است. بنابراین، هرگاه موکل اراده خود را از ادامه نیابت برگرداند، اصل بر آن است که سمت وکالت پایان می‌یابد. محقق حلی در شرایع الاسلام با تصریح به جایز بودن وکالت، امکان فسخ آن را برای طرفین پذیرفته و بدین ترتیب، بنیان فقهی عزل وکیل را روشن ساخته است (Muhagiq al-Hilli, 1987).

این مبنا در آثار دیگر فقهای امامیه نیز تداوم یافته و نشان می‌دهد که وکیل، مالک حق مستقل و غیرقابل سلب نسبت به استمرار نیابت نیست، بلکه نمایندگی او تابع اذن موکل است. از این رو، با زوال اذن، موضوع نیابت نیز به طور طبیعی منتفی می‌شود. چنین تحلیلی، هم با ماهیت قراردادی وکالت سازگار است و هم با ساختار اعتمادمحور آن در فقه و حقوق.

در فقه امامیه، صاحب جواهر نیز بر همین مبنا تأکید کرده و اصل را در وکالت، جواز و امکان عزل دانسته است؛ با این توضیح که موکل حق دارد وکیل را عزل کند، مگر آنکه منع شرعی یا تعهد قراردادی خاصی در میان باشد (Najafi, 1946).

امام خمینی نیز وکالت را عقدی جایز معرفی می‌کند و عزل وکیل را از سوی موکل، در اصل، صحیح و نافذ می‌داند (Khomeini, 2011). این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که فقه امامیه، در اصل حاکم بر روابط وکالتی، آزادی موکل را پذیرفته است؛ اما این آزادی را در قالب قواعد عام شرعی و حقوقی فهم می‌کند، نه به صورت اختیار مطلق و بی‌ضابطه. به بیان دیگر، جواز عزل به معنای مشروعیت هر نوع رفتار در فرایند خاتمه وکالت نیست، بلکه باید با قواعدی مانند وفای به شرط، منع اضرار و احترام به حقوق مالی و حرفه‌ای طرف مقابل هماهنگ شود. چنین رویکردی، از یک سو با طبیعت جایز عقد وکالت همخوان است و از سوی دیگر، از تبدیل این اختیار به ابزاری برای سوءاستفاده جلوگیری می‌کند. بنابراین، در فقه، جواز عزل پذیرفته شده، اما این جواز در چارچوب نظم حقوقی و اخلاقی رابطه وکالتی معنا می‌یابد.

حقوق موضوعه ایران نیز همین منطق فقهی را در مواد قانون مدنی بازتاب داده است. ماده ۶۷۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد که وکالت به عزل موکل، استعفای وکیل، فوت یا جنون هر یک از طرفین مرتفع می‌شود و بدین ترتیب، اصل انحلال‌پذیری عقد وکالت را به رسمیت می‌شناسد. افزون بر این، ماده ۶۷۹ قانون مدنی تصریح می‌کند که موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند، مگر آنکه عدم عزل وکیل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد. این ماده، در واقع، نقطه توازن میان دو مصلحت را نشان می‌دهد: از یک سو، حفظ آزادی موکل در قطع رابطه

نماینده‌گی و از سوی دیگر، حمایت از اعتماد مشروع و انتظارات معتبر طرفین. امامی نیز بر همین نکته تأکید کرده و شرط عدم عزل در ضمن عقد لازم را وسیله‌ای برای ایجاد تعادل میان اصل جواز و ضرورت ثبات نسبی قراردادها دانسته است (Emami, 2021).

در پرتو این حکم، می‌توان گفت که قانون‌گذار، برخلاف تصور ابتدایی از جواز مطلق، در واقع امکان تحدید ارادی حق عزل را نیز پذیرفته است. این امر، به‌ویژه در روابطی که استمرار همکاری برای طرفین اهمیت اساسی دارد، کارکرد حمایتی مهمی دارد. بنابراین، حقوق ایران نیز عزل وکیل را اصل می‌داند، اما آن را قابل تنظیم، محدودسازی و حتی تعلیق در قالب شروط معتبر می‌شمارد.

با وجود این، مسئله عزل وکیل تنها یک بحث نظری در باب انحلال عقد نیست، بلکه آثار عملی و مالی مهمی نیز در پی دارد؛ به‌ویژه در وکالت دادگستری که وکیل معمولاً پیش از عزل، اقدامات حرفه‌ای متعدد و بعضاً پرهزینه‌ای انجام داده است. در چنین وضعی، عزل ناگهانی می‌تواند منجر به تضییع حقوق مالی و حرفه‌ای وکیل شود، به‌خصوص اگر موکل از خدمات انجام‌شده بهره‌مند شده باشد، اما از پرداخت حق‌الوکاله یا مخارج متعارف امتناع ورزد. ماده ۶۷۵ قانون مدنی در همین راستا مقرر می‌کند که موکل باید اجرت وکیل و مخارجی را که برای انجام وکالت صرف شده است، بپردازد، مگر اینکه عدم استحقاق وکیل شرط شده باشد. بدین ترتیب، عزل وکیل، هرچند سمت نمایندگی را پایان می‌دهد، آثار مالی اقدامات پیشین را از بین نمی‌برد. کاتوزیان نیز با تحلیل رابطه وکالت، تأکید می‌کند که عزل، ناظر به آینده است و نمی‌تواند حقوقی را که بر اثر انجام بخشی از تعهدات وکیل ایجاد شده، زایل کند (Katouzian, 2006).

از این منظر، ضمانت مالی حق‌الوکاله و هزینه‌های انجام‌شده، یکی از مهم‌ترین ابزارهای حمایت از وکیل در برابر عزل‌های شتاب‌زده یا ناعادلانه است. این ضمانت، نه با اصل جواز عزل منافات دارد و نه آن را بی‌اثر می‌سازد، بلکه صرفاً آثار قهری و ناموجه برخی اعمال را مهار می‌کند. به همین دلیل، در وکالت‌های قضایی، استحقاق وکیل نسبت به اجرت باید مستقل از بقای رابطه نمایندگی تحلیل شود.

از منظر فقهی، اختیار موکل در عزل وکیل را می‌توان بر پایه قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» توجیه کرد؛ زیرا موکل نسبت به مال و حقوق خویش سلطنت دارد و می‌تواند اداره آن را به دیگری بسپارد یا از او بازپس گیرد (Naraqi, 1989).

با این حال، این سلطه، مطلق و بی‌مرز نیست و باید در چارچوب قواعد عمومی فقه، از جمله قاعده «لاضرر»، اعمال شود. شیخ انصاری تصریح می‌کند که شارع، حکم ضرری را امضا نکرده و هیچ اختیاری نباید به‌گونه‌ای اعمال شود که موجب ورود ضرر ناروا به دیگری گردد (Ansari, 1994).

بر این اساس، اگر موکل با سوءنیت و صرفاً برای فرار از پرداخت اجرت متعارف یا تضییع حقوق مکتسب وکیل، اقدام به عزل کند، این رفتار از حیث اخلاقی و حقوقی قابل دفاع نیست و می‌تواند تحت عنوان سوءاستفاده از حق یا ورود ضرر ناروا ارزیابی شود. بدین ترتیب، قاعده تسلط، مجوز نقض حقوق دیگران نیست، بلکه تنها بیانگر اصل اختیار است؛ اختیاری که در صورت تعارض با حقوق مشروع اشخاص دیگر، باید محدود شود. در فقه امامیه، میان اصل حق عزل و منع اضرار به وکیل، تعارضی ذاتی وجود ندارد؛ بلکه این دو قاعده مکمل یکدیگرند و می‌توانند در قالب تفسیر منصفانه از رابطه وکالتی جمع شوند.

در وکالت دادگستری، اهمیت موضوع دوچندان است؛ زیرا رابطه وکیل و موکل صرفاً یک رابطه قراردادی ساده نیست، بلکه متضمن اعتماد، تخصص، زمان‌گذاری و تعهد حرفه‌ای است. وکیل پس از پذیرش پرونده، معمولاً اقدامات متعددی مانند مطالعه اسناد، تنظیم لوایح، حضور در جلسات، مشاوره‌های تخصصی و پیگیری‌های اداری را انجام می‌دهد و این فعالیت‌ها مستلزم هزینه و صرف وقت است. از این رو، عزل او در مرحله‌ای که بخش مهمی از کار انجام شده، ممکن است خسارت واقعی یا دست‌کم فرصت‌سوزی حرفه‌ای به دنبال داشته باشد. در

چنین شرایطی، اصل جواز عزل همچنان معتبر است، اما آثار آن باید با ملاحظات انصاف و عدالت تعدیل شود. یکی از مهم‌ترین راهکارها، درج شروط روشن در قرارداد حق‌الوکاله درباره نحوه پایان رابطه و آثار مالی عزل است. اگر موکل و وکیل از ابتدا درباره این امور توافق کنند، از بسیاری اختلافات بعدی جلوگیری می‌شود. افزون بر این، پیش‌بینی شرط جبران خسارت در صورت عزل غیرموجه، در مواردی که با عقد لازم همراه شده باشد، می‌تواند تضمین مؤثری برای حفظ حقوق وکیل باشد.

از حیث ضمانت‌های حقوقی، باید میان اصل جواز عزل و ضمانت اجرای سوءاستفاده از این حق تفکیک کرد. اصل جواز، ناظر به امکان قطع رابطه وکالت است؛ اما ضمانت‌ها، ناظر به جلوگیری از زیان‌بار شدن این قطع رابطه برای وکیل یا از بین رفتن حق‌الوکاله و هزینه‌های انجام‌شده است. بر همین اساس، اگر موکل بدون عذر موجه و پس از انجام بخش عمده اقدامات حرفه‌ای، وکیل را عزل کند، باید دست‌کم نسبت به اجرت‌المثل یا حق‌الوکاله متناسب با کار انجام‌شده پاسخ‌گو باشد. این تحلیل، نه تنها با ماده ۶۷۵ قانون مدنی هماهنگ است، بلکه با مبنای فقهی منع اضرار نیز هم‌سو است. در واقع، حمایت از وکیل به معنای سلب اختیار موکل نیست، بلکه به معنای تنظیم عقلانی آثار عزل است تا وکیل قربانی تصمیمات شتاب‌زده یا ناعادلانه نشود. از سوی دیگر، این ضمانت‌ها موجب می‌شود اعتماد حرفه‌ای در نهاد وکالت حفظ گردد و وکیل با اطمینان بیشتری به دفاع از حقوق موکل بپردازد. هرچه این اعتماد پایدارتر باشد، کیفیت دادرسی و کارآمدی عدالت نیز افزایش می‌یابد (Behbahani, 2023).

می‌توان گفت که عزل وکیل در فقه امامیه و حقوق ایران امری مشروع و پذیرفته‌شده است، اما این مشروعیت مطلق و بی‌قید نیست. محقق حلی، صاحب‌جواهر و امام خمینی، هر یک به نحوی بر جایز بودن عقد وکالت و امکان عزل آن تأکید کرده‌اند. قانون مدنی نیز در مواد ۶۷۸، ۶۷۹ و ۶۷۵ همین مبنا را پذیرفته، اما در کنار آن، راه‌هایی برای حمایت از حقوق وکیل پیش‌بینی کرده است. به همین دلیل، چالش اصلی در این حوزه، نفی اصل عزل نیست؛ بلکه یافتن سازوکاری است که از یک‌سو آزادی موکل را حفظ کند و از سوی دیگر، مانع ورود ضرر ناروا به وکیل شود. چنین سازوکاری باید بر پایه قواعدی مانند لاضرر، وفای به شرط، احترام به قراردادها و منع سوءاستفاده از حق استوار گردد. در نتیجه، می‌توان گفت که نظام حقوقی مطلوب، نظامی است که در آن عزل وکیل ممکن باشد، اما بی‌ضابطه و بی‌پاسخ نباشد.

وکالت الکترونیک

تحول شتابان فناوری اطلاعات و ارتباطات در دهه‌های اخیر، تمامی ابعاد زیست اجتماعی و ساختارهای حاکمیتی را دستخوش دگرگونی ساخته و در این میان، نظام قضایی و دادرسی کیفری و مدنی ایران نیز از این قاعده مستثنا نبوده است. یکی از مهم‌ترین تجلیات این فناوری‌ها، شکل‌گیری و توسعه مفهوم «وکالت الکترونیک» است که فرایندهایی نظیر ثبت قرارداد وکالت، احراز هویت اصحاب دعوا، تنظیم توافق‌نامه‌های مالی و ارتباط وکلای دادگستری با محاکم و مراجع قضایی را از بستر سنتی و کاغذی به سامانه‌های هوشمند و برخط منتقل نموده است. این تحول ساختاری، هرچند دستاوردهایی چون تسریع در روند ثبت پرونده‌ها، کاهش تشریفات زائد اداری، افزایش شفافیت مالی و کاهش سفرهای غیرضروری را به همراه داشته، از منظر نظری، چالش‌ها و پرسش‌های مهمی را درباره ماهیت، اعتبار فقهی و آثار حقوقی این شیوه از ابراز اراده پدید آورده است. از این رو، بررسی دقیق مبانی فقهی و انطباق این شیوه با قوانین موضوعه، برای تضمین صحت اعمال حقوقی و صیانت از حقوق دفاعی متهمان و اصحاب دعوا امری ضروری است.

از منظر نظام حقوقی ایران، اعتبار اسناد، معاملات و قراردادهای منعقد در فضای مجازی و از طریق واسطه‌های الکترونیکی، گامی اساسی رو به جلو برداشته و مشروعیت قانونی یافته است. قانون تجارت الکترونیکی مصوب ۲۰۰۳، به‌عنوان قانون مادر در این حوزه، در ماده ۶ خود

صراحتاً «داده‌پیام» را از حیث آثار و اعتبار در حکم نوشته سنتی دانسته و در ماده ۷ نیز امضای الکترونیکی را واجد همان آثار حقوقی امضای دست‌نویس بر روی کاغذ معرفی کرده است؛ مشروط بر اینکه انتساب آن به صادرکننده محرز باشد. بر این اساس، وکالت الکترونیک که از طریق سامانه‌های رسمی نظیر «سامانه خودکاربری وکلا» یا «ثنا» منعقد می‌گردد، واجد تمام شرایط صحت معاملات بوده و اصل حاکمیت اراده و توافق طرفین را در بستری نوین متبلور می‌سازد. در این راستا، تا زمانی که فرایند احراز هویت دیجیتال به‌درستی انجام گیرد و اراده طرفین بر انعقاد رابطه نمایندگی بدون ابهام ثبت شود، هیچ مانع قانونی برای شناسایی آثار این عقد وجود ندارد و دادگاه‌ها مکلف به پذیرش آن هستند (Falahatpisheh & Mousavi Bojnourdi, 2024).

باید توجه داشت که فقه امامیه اساساً عقود را مبتنی بر رضایت باطنی و قصد انشا می‌داند و به‌جز در موارد استثنایی و توقیفی، شکل و تشریفات خاصی را برای تحقق قراردادها شرط نمی‌داند. فقهای عظام امامیه در بحث وکالت صراحتاً بیان داشته‌اند که این عقد با هر لفظ، اشاره یا رفتاری که صراحتاً یا ضمناً دلالت بر اعطای نیابت از سوی موکل و پذیرش آن از سوی وکیل داشته باشد، محقق می‌گردد و لزومی به حضور فیزیکی طرفین در یک مجلس واحد نیست. صاحب جواهر در این باره معتقد است که ملاک اصلی در صحت وکالت، ابراز قصد واقعی و ایجاب و قبولی است که کاشف از تراضی طرفین باشد، بدون آنکه محدود به قالب یا ساختار خاصی گردد (Najafi, 1946). امام خمینی نیز با تأکید بر عدم لزوم تکلم یا عربی بودن الفاظ در وکالت، تحقق آن را منوط به قصد انشا و ابراز آن به هر طریق عقلایی می‌داند (Khomeini, 2011).

بنابراین، داده‌پیام‌ها و امضاها در عصر حاضر، مجاری عقلایی جدیدی برای ابراز اراده به‌شمار می‌روند و مشمول عمومات صحت عقود هستند. با وجود این انطباق نظری، وکالت الکترونیک در عرصه عملی و به‌ویژه در حوزه وکالت دادگستری، با چالش‌های فنی و امنیتی متعددی روبه‌رو است که غفلت از آن‌ها می‌تواند عدالت قضایی را با مخاطره مواجه سازد. نخستین چالش، اطمینان از اصالت هویت واقعی طرفین و جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی، نظیر جعل هویت دیجیتال یا هک حساب‌های کاربری در سامانه‌های قضایی است. چالش دوم، مسئله حفظ محرمانگی اطلاعات، اسناد پرونده و اسرار حرفه‌ای میان وکیل و موکل است که به‌عنوان یکی از قواعد بنیادین وکالت شناخته می‌شود؛ چراکه هرگونه رخنه امنیتی در سامانه‌های دولتی می‌تواند به افشای اطلاعات حساس و تضییع حقوق دفاعی متهمان منجر گردد. از این رو، هرچند ماهیت وکالت الکترونیک با مبانی فقهی و حقوقی ایران کاملاً سازگار است، کارآمدی و مشروعیت مستمر آن منوط به ارتقای زیرساخت‌های امنیتی، تدوین آیین‌نامه‌های دقیق حفاظتی و تضمین انتساب قطعی اراده‌ها در فضای مجازی است تا از انحراف این ابزار کارآمد جلوگیری شود.

وکالت زنان و غیرمسلمانان

در بررسی تطبیقی نهاد وکالت در نظام حقوقی ایران با فقه امامیه، یکی از موضوعات مهم و درعین حال کمتر تبیین‌شده، شرایط شخصی وکیل از حیث جنسیت و دین است. این بحث از آن رو اهمیت دارد که وکالت دادگستری، صرفاً یک رابطه خصوصی میان موکل و نماینده او نیست، بلکه در بستر دادرسی و تضمین حق دفاع، واجد آثار اجتماعی و قضایی گسترده است. از این منظر، باید میان «صحت عقد وکالت» در فقه و «شرایط تصدی حرفه وکالت» در حقوق موضوعه تفکیک نهاد؛ زیرا ممکن است شخصی از حیث فقهی و حقوقی، قابلیت انعقاد وکالت را داشته باشد، اما برای اشتغال به یک شغل حرفه‌ای، تابع ضوابط تکمیلی قانونی و انتظامی نیز باشد. بنابراین، تحلیل علمی این مسئله مستلزم

آن است که از یک سو مبانی فقهی ناظر به نیابت و نمایندگی و از سوی دیگر، مقررات موضوعه حاکم بر اشتغال وکلا به صورت هم‌زمان مورد توجه قرار گیرد (Najafi, 1946).

در خصوص زنان، فقه امامیه اصل وکالت آنان را پذیرفته و زن بودن را مانع صحت عقد وکالت ندانسته است. فقهای امامیه در بیان شرایط وکیل، عمدتاً بر بلوغ، عقل، اختیار و توانایی انجام مورد وکالت تأکید کرده‌اند و جنسیت را در زمره شرایط صحت وکالت قرار نداده‌اند (Najafi, 1946).

بر همین مبنا، زن می‌تواند در امور مالی، حقوقی، اداری و دعاوی، وکیل قرار گیرد یا وکالت دیگری را بر عهده گیرد، مشروط بر آنکه از نظر اهلیت و توانایی، واجد شرایط لازم باشد. حتی اگر در برخی مناصب فقهی مانند قضاوت یا ولایت‌های خاص، مباحثی درباره حدود و ثغور تصدی زنان مطرح شده باشد، این اختلافات را نمی‌توان به طور خودکار به نهاد وکالت تسری داد؛ زیرا وکالت از حیث ماهیت، منصب نیابت و نمایندگی است، نه ولایت یا حکومت. به همین جهت، ادله‌ای که در برخی ابواب فقهی برای منع یا محدودسازی برخی مناصب ذکر می‌شود، در مقام تفسیر عقد وکالت، ظهور و کارکرد متفاوتی دارند و نمی‌توانند به عنوان مانعی عام برای اشتغال زنان به حرفه وکالت تلقی شوند (Khomeini, 2011).

از منظر حقوق ایران نیز، عدم پیش‌بینی شرط جنسیت در مقررات مربوط به وکالت، مؤید همین برداشت است که اصل بر صلاحیت زنان برای اشتغال به وکالت است، البته در صورت احراز سایر شرایط قانونی و حرفه‌ای. در واقع، نظام حقوقی ایران با پذیرش اصل برابری در دسترسی به برخی مشاغل حقوقی، به طور ضمنی از مبنای فقهی عدم اشتراط جنسیت در عقد وکالت تبعیت کرده است. این امر از حیث سیاست تقنینی نیز قابل دفاع است؛ زیرا وکالت دادگستری به مهارت‌های علمی، اخلاقی، امانت‌داری، دقت در استنباط و توانایی دفاع وابسته است، نه به ویژگی‌های جنسیتی. از این رو، هرگونه محدودسازی بر پایه جنسیت، نیازمند نص یا دلیل معتبر است و در فقدان چنین دلیلی، اصل جواز و امکان اشتغال زنان به وکالت تقویت می‌شود. نتیجه آنکه، در نظام حقوقی ایران، زن واجد شرایط نه‌تنها می‌تواند موکل را نمایندگی کند، بلکه از حیث ساختار فقهی نیز، اصل نمایندگی او محل اشکال نیست و این موضوع را باید از باب توسعه قابلیت‌های حرفه‌ای و تحقق عدالت در دسترسی به مشاغل حقوقی ارزیابی کرد.

اما در خصوص غیرمسلمانان، مسئله اندکی پیچیده‌تر است و باید با تفکیک دقیق میان «اصل امکان وکالت» و «شرایط تصدی حرفه وکالت دادگستری» تحلیل شود. فقه امامیه اصل وکالت غیرمسلمان را در امور مشروع پذیرفته است؛ زیرا ملاک اصلی در تحقق وکالت، وجود قصد، رضایت و قابلیت انجام مورد وکالت است، نه وحدت دین میان وکیل و موکل. با این حال، در مواردی که موضوع وکالت با ولایت، حاکمیت یا سلطه بر مسلمانان ارتباط پیدا کند، برخی محدودیت‌ها در کلمات فقها مطرح شده است (Najafi, 1946).

بنابراین، اگر موضوع وکالت صرفاً یک امر مالی، قراردادی یا دعوی باشد که جنبه حاکمیتی یا ولایی ندارد، اصل صحت وکالت می‌تواند جاری باشد؛ اما اگر سمت یا کارکرد وکالت به نحوی با اعمال اقتدار بر جامعه اسلامی یا مدیریت امور حاکمیتی پیوند یابد، بررسی‌های فقهی و تقنینی بیشتری لازم می‌شود. از این جهت، نباید هرگونه تفاوت‌گذاری را به منزله نفی مطلق صلاحیت غیرمسلمانان دانست، بلکه باید آن را ناظر به موارد خاص و استثنایی تلقی کرد.

در حقوق ایران نیز، هرچند قانون وکالت ۱۹۳۶ و مقررات مرتبط، برای اشتغال به وکالت دادگستری شرایط خاصی را پیش‌بینی کرده‌اند، تحلیل این شروط باید با توجه به فلسفه حرفه‌ای و اقتضائات نظام دادرسی انجام شود. به بیان دیگر، اگر در برخی موارد، قانون‌گذار شرط تابعیت یا

برخی قیود اعتقادی را مقرر کرده باشد، این امر را باید در چارچوب مصالح عمومی، اعتماد قضایی و ملاحظات حرفه‌ای فهم کرد، نه به مثابه نفی کلی امکان وکالت غیرمسلمانان در فقه. از همین رو، میان «جواز فقهی اصل وکالت» و «اجازه قانونی اشتغال به حرفه وکالت در نظام دادگستری» تفاوت مفهومی مهمی وجود دارد. ممکن است عقد وکالت از نظر فقهی صحیح باشد، اما صدور پروانه وکالت یا پذیرش رسمی در ساختار قضایی، تابع قیود تکمیلی باشد که قانون‌گذار برای انتظام حرفه و تضمین مصالح عمومی وضع کرده است. این تمایز، مانع از خلط مباحث فقهی با احکام اداری و صنفی می‌شود و تحلیل را در مسیر دقیق‌تری قرار می‌دهد. البته، باید گفت که فقه امامیه در باب وکالت، رویکردی انعطاف‌پذیر و مبتنی بر اهلیت، قصد و توانایی عملی دارد و از این حیث، زن بودن را مانع صحت وکالت نمی‌داند. درباره غیرمسلمانان نیز اصل امکان وکالت در امور مشروع پذیرفته شده، اما در مواردی که پای ولایت، اقتدار یا ملاحظات حاکمیتی در میان باشد، احتیاط‌ها و محدودیت‌هایی مطرح شده است. حقوق ایران نیز در اصل پذیرش زنان واجد شرایط برای اشتغال به وکالت، با این مبانی هماهنگ است و در خصوص غیرمسلمانان، باید میان مشروعیت فقهی عقد و ضوابط قانونی تصدی حرفه تفکیک کرد. از منظر عدالت حقوقی، هرگونه محدودیت در این حوزه باید مستند، متناسب و مبتنی بر ضرورت باشد؛ زیرا اگر محدودیت‌ها از حد ضرورت فراتر روند، ممکن است به تضعیف اصل برابری در دسترسی به خدمات حقوقی و کاهش کارآمدی نظام دفاعی بینجامند. بنابراین، رویکرد صحیح آن است که نهاد وکالت، هم با مبانی فقهی سازگار بماند و هم از ظرفیت‌های انسانی زنان و سایر افراد واجد صلاحیت، در چارچوب قانون و اخلاق حرفه‌ای، بهره‌مند شود.

چالش تخصصی‌سازی حرفه وکالت

تحول شتابان و روزافزون ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فناوری در عصر حاضر، مناسبات حقوقی میان اشخاص را با پیچیدگی‌های بی‌سابقه‌ای مواجه ساخته است. تورم قوانین، تنوع حوزه‌های ترافیعی جدید، از قبیل حقوق تجارت بین‌الملل، مالکیت فکری، جرائم سایبری و حقوق رقابت، سبب شده است که یک وکیل دادگستری به‌تنهایی قادر به تسلط علمی و تجربی بر تمامی این قلمروهای متمایز نباشد. این واقعیت عینی، ضرورت گذار از نظام «وکالت عمومی» به سمت «وکالت تخصصی» را به‌عنوان یک نیاز مبرم مطرح می‌سازد. در این راستا، اگرچه نهاد وکالت سنتی بر صلاحیت عام وکلای دادگستری استوار بوده، تحولات حقوقی مدرن ایجاب می‌کند که فرایند دادرسی عادلانه و دفاع از حقوق عامه، از رهگذر وکلای متخصص و صاحب‌صلاحیت علمی در حوزه‌های معین پیگیری شود؛ امری که نه‌تنها کیفیت آرای قضایی را ارتقا می‌دهد، بلکه از سرگردانی شهروندان در راهروهای محاکم نیز می‌کاهد (Tangestani & Moradi Barlian, 2022).

از منظر فقه امامیه، هرچند در متون سنتی شرطی صریح تحت عنوان «داشتن مدرک یا تخصص رسمی» برای صحت عقد وکالت ذکر نشده است، اصول و قواعد بنیادین حاکم بر نیابت، به‌طور ضمنی مؤید این الزام عقلایی است. فقهای برجسته امامیه در تبیین شرایط وکیل، علاوه بر اهلیت، بر توانایی واقعی و قدرت وکیل بر انجام متعلق وکالت تأکید ورزیده‌اند (Najafi, 1946).

از سوی دیگر، قاعده «رعايت مصلحت موکل» و الزام وکیل به امانت‌داری و پرهیز از اضرار به موکل، از ارکان تعهدات وکیل محسوب می‌شود. در مناسبات پیچیده امروز، دفاع از موکل بدون برخورداری از دانش تخصصی، عملاً مصداق تفریط، تعدی از حدود متعارف و مآلاً اخلال در حقوق موکل است؛ بنابراین، تخصص در موضوع وکالت را می‌توان از مقدمات واجب و لوازم عرفی و شرعی تحقق مصلحت موکل و ادای امانت به‌شمار آورد.

در نظام حقوقی کنونی ایران، علی‌رغم رشد فزاینده نیاز به وکلای متخصص، هنوز یک بستر جامع، منسجم و الزام‌آور برای شناسایی، ارزیابی علمی و صدور گواهی‌های تخصصی وکالت تدوین نشده است. ساختار فعلی پذیرش کارآموزان و وکلای دادگستری، بر اساس ارزیابی‌های عمومی و توزیع پروانه‌های بدون تفکیک موضوعی استوار است که این امر چالش‌هایی جدی را در پی دارد. نبود معیارهای سنجش‌پذیر برای احراز تخصص، بیم از ایجاد انحصار کاذب و محدودیت در رقابت آزاد حقوقی و نیز فقدان دوره‌های منسجم آموزش‌های مستمر پس از اخذ پروانه پایه یک، از موانع اصلی استقرار این نظام تخصصی قلمداد می‌شوند. این خلأ ساختاری، نه تنها بهره‌وری نهاد دفاع را کاهش می‌دهد، بلکه نظارت‌های حرفه‌ای بر عملکرد وکلای را در پرونده‌های پیچیده مالی و بین‌المللی با دشواری روبه‌رو می‌سازد (Tangestani & Moradi, 2022).

برای برون‌رفت از این وضعیت و در راستای انطباق سازوکارهای دادرسی با نیازهای معاصر، بازنگری در مقررات انتظامی و صنفی نهاد وکالت ضرورتی انکارناپذیر است. با اتکا به مبانی فقهی لزوم حفظ غبطه موکل و حرمت اضرار به غیر، پیشنهاد می‌شود که کانون‌های وکلای دادگستری و مرکز وکلا با همکاری دانشکده‌های حقوق، آیین‌نامه‌های مدونی را برای تعریف قلمروهای تخصصی، برگزاری دوره‌های عالی مهارت‌آموزی و اعطای گواهی‌نامه‌های معتبر تخصصی تدوین نمایند. این رویکرد ساختاریافته می‌تواند توزیع وکلا در پرونده‌ها را ضابطه‌مند ساخته و با افزایش شفافیت در گزینش وکیل توسط شهروندان، سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی به دستگاه عدالت قضایی را به‌طور چشمگیری بهبود بخشد.

چالش ماهیت اقتصادی حرفه وکالت

وکالت در سنت فقهی امامیه، پیش از آنکه یک فعالیت اقتصادی یا حرفه‌ای درآمدزا تلقی شود، به‌عنوان نهادی حقوقی مبتنی بر نیابت، اعتماد و اذن شناخته می‌شود. در تعریف لغوی و مفهومی این نهاد، راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن بر این معنا تأکید می‌کند که حقیقت وکالت، تفویض و نیابت است و نه مبادله ذات عقد با عوض؛ بدین معنا که اجرت، در صورت تحقق، از لوازم تبعی و خارجی قرارداد است، نه از ارکان تشکیل‌دهنده آن (Al-Raghib al-Isfahani, 1991).

این تلقی، در تحلیل ماهیت وکالت از منظر فقهی، اهمیت بنیادین دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که وکالت در منطق شریعت، ابتدا بر پایه اعتماد و سپردن اختیار شکل می‌گیرد و سپس، در مقام اجرا، امکان توافق بر اجرت و مزد نیز پیدا می‌کند. از این رو، اگر وکالت به‌طور کامل در منطق بازار و معامله صرف تفسیر شود، بخش مهمی از حقیقت آن که همان امانت‌داری و نیابت است، مغفول می‌ماند. بر همین مبنا، فقهای امامیه عقد وکالت را در شمار عقود امانی، نیابتی و غیرمغایبه‌ای قرار داده‌اند و آن را از عقود مبتنی بر معاوضه و سودجویی متقابل ندانسته‌اند. بررسی ساختار ابواب فقهی نشان می‌دهد که وکالت نه در زمره عقود مغایبه‌ای و نه در شمار معاملات تجاری مبتنی بر چانه‌زنی و سود حداکثری طرح شده است، بلکه غالباً در قالب یک رابطه اعتمادمحور تحلیل می‌شود که در آن، وکیل در حدود اذن موکل عمل می‌کند و نسبت به موضوع وکالت، امین محسوب می‌شود. همین ویژگی، سبب می‌شود که وکالت به‌لحاظ ماهوی، قابل انعقاد به‌صورت غیرمعوّض نیز باشد و وجود عوض، مقتضای ذات آن نباشد. به تعبیر دقیق‌تر، اگرچه اجرت می‌تواند بر وکالت مترتب شود، این امر ماهیت نیابتی و امانی آن را دگرگون نمی‌سازد. از این منظر، تلقی وکالت به‌عنوان «کسب‌وکار» صرف، با مبانی کلاسیک فقهی ناسازگار است؛ زیرا چنین تلقی‌ای وکیل را از امین مأذون به کنشگری سودمحور تبدیل می‌کند و این تغییر، با روح امانت و وفاداری به مصلحت موکل تعارض می‌یابد.

آل‌کاشف‌الغطاء نیز با تصریحی روشن، بر این معنا پای می‌فشارد که مقتضای اطلاق وکالت، عدم استحقاق اجرت است، مگر آنکه اجرت به‌صورت شرطی تبعی یا قراردادی مقرر شده باشد؛ چنان‌که می‌فرماید: «اطلاق الوکاله يقتضى عدم الاجره و لو شرط الزمت...» (Kashif al-Ghita, 1990).

دلالت این عبارت آن است که اجرت، عنصر ذاتی و مقوم وکالت نیست، بلکه تابع تراضی طرفین در ضمن عقد یا خارج از آن است. این تلقی، با مبانی عمومی فقه امامیه نیز سازگار است؛ زیرا در فقه، عقدی که ذات آن بر نیابت و اعتماد استوار باشد، لزوماً نباید از آغاز به‌عنوان یک قرارداد انتفاعی فهم شود. در واقع، اجرت در وکالت از سنخ پاداش بر انجام عمل مأذون است، نه قیمت‌گذاری بر خود نیابت. همین تفکیک، نقش تعیین‌کننده‌ای در تحلیل ماهیت حرفه وکالت دارد و مانع از آن می‌شود که رابطه حقوقی مبتنی بر امانت، به رابطه‌ای صرفاً کالایی و تجاری فروکاسته شود.

از سوی دیگر، یکی از نشانه‌های مهم غیرمالی بودن عقد وکالت در فقه، شیوه اثبات آن است. محقق حلی در شرایع الاسلام تصریح می‌کند که سه امر با شهادت دو شاهد ثابت می‌شود و از جمله آن‌ها وکالت است: «ثلاثه منها ما لا یثبت الا بشاهدين و هو طلاق و الخلع و الوکاله» (Muhaddiq al-Hilli, 1987).

نجفی نیز همین مضمون را تکرار کرده و وکالت را در کنار اموری آورده است که اثبات آن‌ها تشریفات خاصی دارد (Najafi, 1946). این نکته از حیث تحلیلی بسیار مهم است؛ زیرا در فقه، میان عقود مالی و برخی امور غیرمالی از حیث ادله اثبات تفاوت نهاده شده و وکالت در گروه اخیر قرار گرفته است. بنابراین، اگر وکالت حقیقتاً یک قرارداد تجاری و مالی محض بود، انتظار می‌رفت که از حیث اثبات نیز در ردیف عقود مالی قرار گیرد؛ حال آنکه تشریفات خاص اثباتی آن، مؤید آن است که فقه، وکالت را بیشتر به‌عنوان نهادی مبتنی بر اعتماد و نیابت می‌شناسد تا یک معامله صرفاً انتفاعی.

این معنا در کلام امام خمینی نیز با صراحتی روشن انعکاس یافته است. ایشان در مسئله ۳۳ از کتاب وکالت در تحریرالوسیله می‌فرمایند: «يجوز التوكيل بجعل و بغير جعل و إنما يستحقّ الجعل فيما جعل له الجعل بتسليم العمل الموكل فيه» (Khomeini, 2011). این عبارت به‌روشنی نشان می‌دهد که وکالت از منظر فقهی، لایشرط از حیث اجرت است؛ یعنی می‌تواند مجانی یا معوض واقع شود، بی‌آنکه اصل صحت یا ماهیت آن وابسته به وجود اجرت باشد. بنابراین، هرچند در عمل حقوقی و اجتماعی، وکالت حرفه‌ای معمولاً با دریافت حق‌الوکاله همراه است، این واقعیت نباید به‌اشتباه به معنای تجاری بودن ذات وکالت تفسیر شود. اجرت در اینجا، ابزار تنظیم رابطه حرفه‌ای است، نه عنصر هویت‌بخش عقد. از همین رو، فقیه زمانی که از استحقاق جعل یا اجرت سخن می‌گوید، در حقیقت درباره آثار تبعی عقد بحث می‌کند، نه درباره ماهیت ذاتی آن.

نکته مهم دیگر آن است که این ادله صرفاً ناظر به وکالت در امور مالی یا روابط خصوصی نیست، بلکه وکالت دادگستری و دعاوی قضایی را نیز دربرمی‌گیرد. ممکن است چنین پنداشته شود که فقه، درباره وکالت دادگستری به معنای امروزی آن تصریح مستقلی ندارد و بنابراین، احکام عام وکالت را نمی‌توان بر این حوزه منطبق کرد؛ اما بررسی منابع فقهی این فرض را تأیید نمی‌کند. نجفی به‌صراحت می‌نویسد: «وکذا يجوز التوكيل في عقد السبق و الرماية كغيره من العقود... و في الدعوى و في اثبات الحجج و الحقوق» (Najafi, 1946).

این عبارت نشان می‌دهد که فقها وکالت در دعاوی، اثبات حجج و استیفای حقوق را نیز ذیل قواعد عام وکالت پذیرفته‌اند. بنابراین، وکالت دادگستری در منطق فقهی، استثنا یا پدیده‌ای بیرون از قواعد سنتی نیست، بلکه مصداقی از همان نهاد عام نیابت است که در قلمرو قضایی

ظهور یافته است. از این منظر، وکالت دادگستری نیز همچنان واجد ماهیت امانی و نیابتی است و تبدیل آن به فعالیتی تمام‌عیار اقتصادی، با مبنای فقهی آن ناسازگاری خواهد داشت.

افزون بر مبانی فقهی، سند سیاست‌های کلی نظام در بخش قضایی نیز مؤید آن است که وکالت در منظومه حاکمیت حقوقی ایران، در زمره امور قضایی قرار دارد و نه صرفاً در قلمرو فعالیت‌های اقتصادی. بند ۱۳ این سند، از «تعیین ضوابط اسلامی مناسب برای کلیه امور قضایی، از قبیل قضاوت، وکالت، کارشناسی و ضابطان» سخن می‌گوید و بدین ترتیب، وکالت را در کنار نهادهای اصلی تحقق عدالت قضایی قرار می‌دهد. این تصریح، حاکی از آن است که سیاست‌گذاری کلان کشور، وکالت را بخشی از سازوکار عدالت می‌بیند، نه صرفاً یک حرفه مبتنی بر درآمد. در نتیجه، هر تحلیل یا مقررهای که وکالت را به فعالیتی تجاری و مستقل از رسالت قضایی تقلیل دهد، با منطق سیاست‌های کلی قضایی نیز فاصله خواهد داشت. این نکته، به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارد که در افق سیاست‌گذاری عمومی، وکیل نه فروشنده خدمت حقوقی، بلکه جزء سازوکار تحقق حق دفاع، تضمین دادرسی منصفانه و صیانت از حقوق عمومی است. با این وصف، می‌توان گفت که حرفه وکالت دارای ماهیتی دوگانه است: از یک‌سو، از حیث اقتصادی، واجد آثار مالی، حق‌الوکاله، سازمان حرفه‌ای و رقابت در بازار خدمات حقوقی است؛ اما از سوی دیگر، از حیث مبنا، کارکرد و غایت، نهادی قضایی، امانی و مبتنی بر نیابت به‌شمار می‌رود. چالش اصلی زمانی پدید می‌آید که وجه اقتصادی این حرفه بر وجه قضایی و اجتماعی آن غلبه کند و وکالت به‌عنوان یک فعالیت تجاری صرف فهم شود. چنین رویکردی، هم با مبانی فقه امامیه در تعارض قرار می‌گیرد و هم با فلسفه حق دفاع و عدالت قضایی ناسازگار است. بنابراین، برداشت صحیح آن است که وکالت را نه باید از اقتصاد جدا کرد و نه باید به اقتصاد فروکاست؛ بلکه باید آن را حرفه‌ای تخصصی با آثار مالی، اما دارای ماهیت قضایی و رسالت اجتماعی دانست. این جمع میان کارکرد اقتصادی و هویت قضایی، دقیق‌ترین چارچوب برای فهم نهاد وکالت در نظام حقوقی ایران است و می‌تواند مبنای نظری مناسبی برای اصلاح سیاست‌های تقنینی، انتظامی و صنفی در این حوزه فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

نهاد وکالت در نظام دادرسی ایران، بر پایه مبانی استوار فقه امامیه و اصول مسلم حقوق عمومی، از مشروعیت، ضرورت و کارکردی بنیادین در تضمین عدالت قضایی برخوردار است. وکیل دادگستری صرفاً نماینده قراردادی موکل نیست، بلکه عنصر فعال در تحقق حق دفاع، توازن میان اقتدار عمومی و آزادی‌های فردی و صیانت از دادرسی منصفانه به‌شمار می‌آید. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که فقه امامیه با اتکا بر ادله کتاب، سنت، اجماع و عقل، اصل وکالت در دعاوی را پذیرفته و بر ویژگی‌هایی همچون امانت‌داری، کفایت حرفه‌ای، رعایت مصلحت موکل و التزام به حدود نیابت تأکید کرده است. از سوی دیگر، حقوق ایران نیز، به‌ویژه در اصول ۳۵، ۱۵۶ و ۱۶۵ قانون اساسی، جایگاه وکیل و حق برخورداری از دفاع مؤثر را به رسمیت شناخته است. بدین ترتیب، میان مبانی فقهی و چارچوب‌های حقوقی کشور، همگرایی قابل‌توجهی در شناسایی نقش وکیل و اهمیت آن در فرایند دادرسی مشاهده می‌شود. با این حال، این همگرایی نظری هنوز به‌طور کامل در عرصه اجرا و تنظیم مقررات عینیت نیافته و همین امر، ضرورت بازاندیشی در سازوکارهای تقنینی و نهادی را برجسته می‌سازد. در واقع، وکالت در منطق فقهی و حقوقی مورد مطالعه، نهادی عدالت‌گستر، قضایی و امانی است که نباید به سطح یک فعالیت صرفاً درآمدزا یا تجاری تقلیل یابد، بلکه باید به‌مثابه یکی از ارکان تضمین عدالت و امنیت حقوقی در نظام قضایی مورد حمایت قرار گیرد.

در سطح کاربردی، مهم‌ترین چالش‌های قابل بحث، فاصله میان مبانی پذیرفته‌شده و وضعیت تقنینی و اجرایی موجود است؛ فاصله‌ای که در محدودیت انتخاب وکیل در برخی جرائم، دوگانگی نهادهای صدور پروانه، فقدان نظام جامع تخصصی‌سازی و نیز غلبه نگاه تقلیل‌گرایانه به

حرفه وکالت آشکار می‌شود. از این رو، اصلاحات پیشنهادی باید بر مبنای اصولی چون لاضرر، مصلحت، حفظ نظام، تناسب و تفسیر مضیق محدودکننده حقوق دفاعی سامان یابد. در این چارچوب، تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری تنها در صورتی می‌تواند توجیه‌پذیر باشد که ضرورت آن احراز، قلمرو آن محدود و معیارهای انتخاب وکیل کاملاً شفاف و قانونی باشد؛ در غیر این صورت، با جوهره حق دفاع و الزامات دادرسی منصفانه تعارض پیدا می‌کند. همچنین، در حوزه حق الوکاله، اصل باید بر آزادی قراردادی میان وکیل و موکل استوار باشد و تعرفه قانونی صرفاً نقش حمایتی و تنظیمی داشته باشد، نه آنکه اراده طرفین را به‌طور کامل نفی کند. افزون بر این، پذیرش وکالت الکترونیک، تفکیک میان اصل مشروعیت و شرایط تصدی و ضرورت تخصصی‌سازی وکالت از طریق آموزش مستمر و معیارهای علمی روشن، از دیگر راهبردهای ضروری برای ارتقای کارآمدی این نهاد است. بر این اساس، تقویت جایگاه وکیل دادگستری در ایران، نه صرفاً یک مطالبه صنفی، بلکه یک ضرورت حقوقی، فقهی و نهادی برای تحقق عدالت قضایی، صیانت از حقوق مردم و استقرار دادرسی منصفانه در معنای واقعی آن است.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافع وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Fair trial constitutes one of the principal manifestations of judicial justice in contemporary legal systems, and its effective realization depends substantially on institutional guarantees protecting the right to defense. Among these guarantees, the legal profession occupies a distinctive position because an attorney is not merely a contractual representative of a litigant but also a professional actor who contributes to balancing public authority against individual rights, preventing procedural error, and strengthening confidence in judicial institutions. In the Iranian legal system, the status of attorneys must be examined within the interaction among constitutional principles, procedural legislation, professional regulation, and the jurisprudential foundations of Imami law. Article 35 of the Constitution expressly recognizes the right of parties to select legal counsel and requires that access to counsel be facilitated for those who lack the financial capacity to retain an attorney. This constitutional recognition transforms access to legal representation from a procedural privilege into a fundamental right closely connected with equality before the law and effective access to justice (Yousefnajad Mehrabani, 2026). Articles 156 and 165 of the Constitution further reinforce this position by emphasizing the restoration of public rights, the expansion of justice, the protection of legitimate freedoms, and the public character of judicial proceedings. Although these provisions do not all refer directly to attorneys, their effective implementation presupposes the existence of an independent and professionally competent institution capable of presenting legal arguments, monitoring compliance with procedural safeguards, and ensuring that judicial proceedings do not become unilateral exercises of public power (Hashemi, 2020; Rabbani, 2023). Accordingly, the legal profession in Iran should not be reduced to an ordinary occupation or merely economic service; rather, it must be understood as an integral component of the administration of justice whose independence, accessibility, and professional quality directly affect the legitimacy of adjudication.

The principal issue examined in this study is the extent to which the existing legal status of attorneys in Iranian judicial proceedings corresponds with the principles of Imami jurisprudence and whether the present legislative and institutional framework adequately employs the jurisprudential capacities available for strengthening the right to defense. Iranian criminal and civil procedural laws formally recognize the role of counsel at different stages of adjudication. In criminal proceedings, particularly under Articles 52 and 190 of the Code of Criminal Procedure, the accused is entitled to access legal counsel and to benefit from the attorney's presence during preliminary investigations, a stage at which initial statements, evidentiary records, and decisive procedural measures may substantially shape the outcome of the case (Ahmadzadeh, 2026; Zeraat, 2021). In civil proceedings, the right to appoint an attorney is similarly recognized, and legal representation contributes to the accurate preparation of petitions, pleadings, evidentiary submissions, and procedural objections, thereby reducing formal mistakes and enhancing judicial efficiency (Behbahani, 2023; Shams, 2020). Nevertheless, formal recognition has not eliminated significant legislative and practical difficulties. Restrictions on the selection of counsel in certain security-related cases, inconsistencies in licensing and disciplinary structures, inadequate specialization within the profession, ambiguities surrounding attorney fees, and emerging concerns associated with electronic representation demonstrate that the actual functioning of legal counsel does not always correspond with the normative requirements of a fair trial. These challenges reveal a gap between the theoretical recognition of legal representation and its effective institutionalization. The study therefore seeks not merely to describe existing regulations but to identify points of convergence and divergence between positive law and Imami jurisprudence and to develop legislative and ijtihād-based solutions capable of reconciling public interests, professional independence, procedural equality, and the protection of litigants.

The study employed a descriptive-analytical method and a library-based research design. Primary jurisprudential materials, including major works of Imami jurists on agency, contractual authority, legal capacity, trust, remuneration, dismissal, and representation in litigation, were examined alongside constitutional provisions, the Civil Code, the Codes of Civil and Criminal Procedure, professional regulations, and contemporary legal scholarship. The jurisprudential analysis was structured around the four principal sources of Islamic legal reasoning: the Qur'an, the Sunnah, consensus, and reason. Qur'anic indications concerning delegation and representation, including the appointment of persons to collect and administer alms and the delegation of tasks in earlier religious narratives, have been interpreted by jurists as supporting the legitimacy of entrusting lawful affairs to another person (Al-Razi, 1985; Allamah al-Hilli, 2006). The Sunnah likewise contains numerous reports demonstrating the permissibility and continuity of agency, including narrations concerning the appointment, authority, and dismissal of representatives (Hurr al-Amili, 1993). Classical jurists have further relied on consensus and the rational necessity of delegation, emphasizing that individuals cannot personally undertake all their financial, administrative, and judicial affairs and therefore require the ability to appoint agents (Allamah al-Hilli, 2006). The analytical framework also incorporated general jurisprudential principles, including the prohibition of harm, the protection of public order, the observance of contractual conditions, the authority of individuals over their property and legal interests, and the duty of an agent to protect the principal's interests (Ansari, 1989, 1994; Naraq, 1989). Through comparison of these jurisprudential foundations with current legislation, the study evaluated whether contemporary restrictions and regulatory arrangements can be justified by necessity, public interest, proportionality, and the preservation of the essential substance of the right to defense.

The findings demonstrate substantial convergence between Imami jurisprudence and Iranian law concerning the basic legitimacy and legal effects of representation. In Imami jurisprudence, agency is a recognized nominate contract based on permission, delegation, and trust. Its validity generally requires legal capacity, intention, consent, and the agent's ability to perform the delegated act. Classical authorities have also emphasized the agent's obligation to remain within the scope of authorization, preserve the principal's interests, avoid negligence, and act faithfully as a trustee (Khomeini, 2011; Muhaqqiq al-Hilli, 1987; Najafi, 1946). The jurisprudential treatment of representation in litigation is especially important because it confirms that judicial representation is not an alien modern institution but a contemporary manifestation of the broader doctrine of agency. Jurists have expressly accepted representation in disputes, the presentation of legal proofs, and the pursuit of rights before adjudicative authorities (Al-Tusi, 1958; Najafi, 1946). The analysis also indicates that gender does not constitute an inherent condition for the validity of agency. Because legal representation is based on delegation rather than judicial guardianship, women who possess legal capacity and professional competence may validly act as attorneys. With respect to non-Muslims, the jurisprudential position is more nuanced: agency in lawful financial and private matters is generally valid, while additional concerns may arise where the delegated function is connected with public authority, guardianship, or sovereign power. Another area of convergence concerns attorney remuneration. Imami jurisprudence recognizes that agency may be gratuitous or remunerated, and an attorney may receive compensation where remuneration has been agreed upon or established by custom (Khomeini, 2011; Najafi, 1946). This supports the legitimacy of contractual attorney fees while also confirming that remuneration is an incidental effect rather than the defining essence of the agency relationship.

The findings nevertheless identify several areas of significant tension and institutional deficiency. The most controversial is the Note to Article 48 of the Code of Criminal Procedure, which restricts the accused's choice of counsel during preliminary investigations in certain security and organized-crime cases to attorneys approved by the Head of the Judiciary. Although security considerations may justify narrowly tailored procedural safeguards, this restriction raises serious concerns regarding freedom of choice, attorney independence, mutual trust between counsel and client, and equality of arms (Ashouri, 2021; Tavajohi & Mohammad Kourehpaz, 2019). From an Imami jurisprudential perspective, any limitation on the principal's freedom to appoint a trusted representative requires a clear and compelling justification. The principles of public interest and preservation of the legal order may authorize governmental regulation, but such regulation must satisfy necessity, proportionality, and the prohibition of excessive harm (Khomeini, 2000; Tabatabaei Yazdi, 2002). The dual licensing structure involving bar associations and the Judiciary's Center for Attorneys creates another institutional challenge. Organizational plurality is not necessarily unlawful, but differences in admission standards, professional training, disciplinary supervision, and ethical regulation may undermine consistency and public confidence. The more appropriate objective is therefore the establishment of unified national standards rather than the mechanical elimination of institutional plurality (Katouzian, 2006; Shams, 2020). The study also finds that mandatory fee schedules should operate primarily as protective and supplementary standards rather than as absolute restrictions on contractual freedom. Agreements between attorneys and clients should remain valid within the boundaries of law, public order, fairness, and the prohibition of exploitation (Emami, 2021; Hurr al-Amili, 1993). Furthermore, the expansion of electronic representation is compatible with jurisprudential principles because contracts may be concluded through any rational means that reliably expresses intention and consent; however, its legitimacy in

practice depends on secure identification, confidentiality, data protection, and reliable attribution of electronic declarations (Falahatpisheh & Mousavi Bojnourdi, 2024). Finally, the increasing complexity of litigation necessitates systematic specialization, continuing professional education, and transparent certification mechanisms to ensure that attorneys possess the knowledge required to protect their clients effectively (Tangestani & Moradi Barlian, 2022).

In conclusion, the status of attorneys in Iran's judicial system is supported by both constitutional principles and the established foundations of Imami jurisprudence, yet its practical and legislative organization remains in need of substantial reform. Legal representation should be treated as a justice-oriented, fiduciary, and professional institution rather than being reduced either to a purely private contractual relationship or to an ordinary commercial occupation. Reform should preserve the independence of counsel, guarantee effective and equal access to legal representation, and ensure that any restriction on the right to choose an attorney remains exceptional, transparent, necessary, and proportionate. A comprehensive national framework should harmonize admission standards, professional education, ethical duties, disciplinary guarantees, and specialization requirements while respecting the institutional independence of the legal profession. Attorney-fee regulation should protect clients against exploitation without disregarding contractual freedom, professional expertise, the complexity of cases, and the legitimate economic rights of attorneys. Electronic legal representation should be expanded through secure technological infrastructure and precise rules governing authentication, confidentiality, and professional secrecy. The right of qualified women to practice law should remain fully recognized, while questions concerning non-Muslim attorneys should be addressed through a careful distinction between the validity of private agency and the regulatory conditions governing participation in the formal judicial profession. Overall, the most appropriate reform model is one that draws on the dynamic interpretive capacities of Imami jurisprudence while responding to the contemporary requirements of procedural fairness, technological change, professional specialization, and public access to justice. Strengthening the institution of legal counsel is therefore not merely a professional demand but a fundamental condition for protecting individual rights, improving judicial decision-making, reinforcing public trust, and realizing substantive justice in the Iranian legal system.

References

- Ahmadzadeh, M. (2026). Examining the Role of Defense Counsel at Different Stages of Iranian Criminal Proceedings and Its Impact on the Realization of Criminal Justice. First Conference on Interdisciplinary Research and Scientific Innovations in Jurisprudence and Law, Tehran, Iran.
- Al-Raghib al-Isfahani, A. (1991). *Al-Mufradat fi Gharib al-Qur'an*. Dar al-Qalam.
- Al-Razi, M. i. U. (1985). *Al-Tafsir al-Kabir*. Maktab al-I'lam al-Islami.
- Al-Tusi, M. i. H. (1958). *Al-Nihayah*. Dar al-Kitab al-Arabi.
- Ali Akbari, R., & Shakeri, Y. (2021). Principles and Rules Governing Professional Ethics in the Legal Profession. *Legal Civilization Quarterly*, 4(9).
- Allamah al-Hilli, H. i. Y. (2006). *Tadhkirat al-Fuqaha'*. Al al-Bayt Institute.
- Ansari, M. (1989). *Fara'id al-Usul*. Islamic Publishing Institute.
- Ansari, M. (1994). *Al-Rasa'il al-Fiqhiyyah*. Majma' al-Fikr al-Islami.
- Ardabili, M. (2025). *General Criminal Law*. Mizan Publications.
- Ashouri, M. (2021). *Criminal Procedure*. SAMT Publications.
- Ashrafzadeh, J., & Masoudi, M. (2020). The History of the Legal Profession in Iranian Law. International Conference on Law, Psychology, Educational Sciences, and Behavioral Sciences, Karaj, Iran.
- Behbahani, M. R. (2023). Legal Representation in Iranian Law: From Theory to Practice. *Quarterly Journal of Private and Criminal Law Research*, 1(58).
- Emami, S. H. (2021). *Civil Law*. Islamieh Bookstore Publications.
- Falahatpisheh, B., & Mousavi Bojnourdi, S. M. (2024). A Comparative Study of the Voluntary Termination of Electronic Notarial Agency in U.S. Law, Islamic Jurisprudence, and Iranian Law with Reference to the Opinions of Imam Khomeini. *Matin Scientific-Research Quarterly*, 26(102).

- Hashemi, M. (2020). *Constitutional Law of the Islamic Republic of Iran*. Mizan Publications.
- Hurr al-Amili, M. i. H. (1993). *Wasa'il al-Shi'ah*. Al al-Bayt Institute.
- Kashif al-Ghita, S. M. H. (1990). *Tahrir al-Majallah*. Al-Maktabah al-Murtadawiyah.
- Katouzian, N. (2006). *Civil Law: Legal Acts, Introductory Course*. Enteshar Joint Stock Company.
- Khomeini, S. R. (1999). *Tahrir al-Wasilah*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Khomeini, S. R. (2000). *Al-Makasib al-Muharramah*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Khomeini, S. R. (2011). *Tahrir al-Wasilah*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Motalebi Golazani, Y., & Khodaverdilou, S. (2023). The Right to Legal Counsel from the Perspective of Human Rights and the Constitution of Iran. Fifth National Conference on Innovation and Research in Psychology, Law, and Cultural Management, Tehran, Iran.
- Muhaqqiq al-Hilli, J. i. H. (1987). *Shara'i' al-Islam fi Masa'il al-Halal wa al-Haram*. Dar al-Zahra.
- Najafi, M. H. (1946). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i' al-Islam*. Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.
- Najafi, M. H. (1992). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i' al-Islam*. Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.
- Naraqi, A. (1989). *Al-Mawsu'ah al-Fiqhiyyah*. Ministry of Awqaf, Beirut.
- Rabbani, M. (2023). *The Principle of the Rule of Law in Iranian Criminal Proceedings: A Comparative Examination of the Jurisprudence of the European Court of Human Rights* [Doctoral dissertation, Islamic Azad University, Shiraz].
- Shams, A. (2020). *Civil Procedure: Advanced Course*. Derak Publications.
- Tabatabaei Yazdi, S. M. K. i. A. (2002). *Takmilat al-'Urwah al-Wuthqa*. Davari Bookstore.
- Tangestani, M. G., & Moradi Barlian, M. (2022). Specialization of the Legal Profession in Iran: Challenges and Solutions. *Private Law Studies*, 52(2).
- Tavajohi, A., & Mohammad Kourehpaz, H. (2019). A Typology of Restrictions on the Right of Access to Counsel in Security Offenses with Emphasis on the Pretrial Stage: A Comparative Study. *Criminal Law Research Quarterly*, 7(27).
- Yousefnajad Mehrabani, A. H. (2026). The Status of the Right to Legal Counsel in the Iranian Legal System with Emphasis on Article 35 of the Constitution and International Human Rights Instruments. Twelfth International Conference on Jurisprudence, Law, Legal Practice, and Social Sciences in the Horizon of Iran 1404, Mashhad, Iran.
- Zeraat, A. (2021). *Criminal Procedure*. Mizan Publications.